

چکیده: دوران کوتاه یک ساله سلطنت شاه اسماعیل دوم (متوفی ۱۵۷۷/۹۸۵) به دلیل تمایلات سنی گرایانه وی و تلاش های متعدد او در گسترش تسنن، به عنوان عصری خاص در دوران صفویه مورد بحث قرار گرفته است. از جمله کسانی که شاه اسماعیل دوم را در انجام سیاست های خود یاری کرده، میرزا مخدوم شریفی (متوفی ۱۵۸۷/۹۹۵) است که پس از قتل شاه اسماعیل دوم از ایران گریخت و به عثمانی پناه برد. شریفی در مدت اقامت خود در آنجا، آثاری تالیف کرده که از میان آنها کتاب النواقض فی الرد علی الروافض مشهورترین اثر است که اطلاعات ارزشمندی درباره تحولات سیاسی و اجتماعی عصر شاه اسماعیل دوم دربردارد. قلت منابع و توجه اندک منابع تاریخ نگاری عصر صفویه در تشریح حوادث زمان شاه اسماعیل دوم، اهمیت کتاب شریفی را دو چندان می کند. نوشتار حاضر بررسی درباره کتاب ال نواقض شریفی و اهمیت آن در بررسی حوادث دوره شاه اسماعیل دوم و بهره گیری ایدئولوژیک از این گونه آثار در تداوم منازعه میان صفویه و عثمانی است.

کلید واژه ها: میر مخدوم شریفی، شاه اسماعیل دوم، النواقض، تشیع و تسنن.

ظهور دولت صفویه در ۱۵۰۱/۹۰۷ و اعلان تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور، بیگمان یکی از نکات متمایز کننده عصر صفویه از دوران های پیشین تاریخ ایران است.^۱ در اینکه انگیزه های شاه اسماعیل اول (۹۰۷-۱۵۲۴-۱۵۰۱/۹۳۰) از اعلان تشیع چه بوده، در میان محققان اختلاف نظر وجود دارد. برخی این کار وی را تلاشی جهت تحکیم وحدت ملی ایران در قبال عثمانی می دانند و انجام چنین عملی را وسیله ای می دانند که از طریق آن شاه اسماعیل توانست ایران را از به زیر سلطه رفتن عثمانی نجات دهد. ظاهراً این تفسیر نتواند علت اقدام شاه اسماعیل در گرویدن به تشیع تبیین کند، چرا که شاه اسماعیل می توانست با باقی ماندن بر تسنن نیز حاکمیت متمایزی از عثمانی داشته باشد کما اینکه ممالیک نیز بدون تغییر مذهب، حاکمیت متمایز خود از عثمانی را داشته اند. اقدامات بعدی شاه اسماعیل اول صفوی در ترویج تشیع و مهاجرت علمای

ص: ۱

* نگارنده وظیفه خود می داند تا از استاد محترم خانم دکتر روزماری استانفیلد جوهانسون به دلیل در اختیار نهادن تصویری از پایان نامه خود درباره میرزا مخدوم شریفی و میکروفیلم رساله النواقض شریفی، سپاس ویژه خود را بیان کند. عادل علوش، استاد دانشگاه ییل نیز چاپ و بررسی انتقادی از کتاب النواقض را در دست انجام دارد. در سراسر این مقاله نسخه مورد استفاده از النواقض، تصویر نسخه ای با این مشخصات است: میرزا مخدوم شریفی، *النواقض لبیان الروافض*، نسخه خطی بریتیش میوزیوم Or.۷۹۹۱. سوی تلخیصی که سید محمد بن رسول شریف برزنجی (متوفی ۱۱۲۳) از کتاب النواقض انجام داده، میرمخدوم شریفی نیز تلخیصی از کتاب خود با همان عنوان النواقض انجام داده است. جعفریان (ج ۱، ص ۷۶-۷۸) مقدمه این تلخیص را نقل کرده است. نسخه ای از تلخیص النواقض میر مخدوم، در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی ایران موجود است. برای گزارشی از نسخه اخیر بنگرید به: سید احمد حسینی اشکوری، فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی (قم ۱۳۷۷ش/ ۱۴۱۹ق)، ج ۱، ص ۱۳۰.

^۱ برای گزارشی از حضور تشیع در ایران قبل از هجرت رسیدن صفویه بنگرید به:

Michel M. azzaoui, *The Origins of the Safawids: Siism, Sufism, and the Gulat* (Wiesbaden: Franz Steiner Verlag, ۱۹۷۲). See also: A. E. Mayer, Review of The Origins of the Safawids: Siism, Sufism, and the Gulat by Michel M. Mazzaoui, *Iranian Studies*, ۸ (۱۹۷۵), pp.۲۶۸-۲۷۷.

برجسته شیعه از نواحی جبل عامل به ایران.^۲ در دوره او نیز نشان از این دارد که او اعتقاد جدی به تشیع (البته نه به معنی فقهی) داشته است کما اینکه مخاطرات اقدام او در اعلان تشیع جدی بوده است.^۳ با این حال دوران شاه اسماعیل اول صفوی، عموماً به تحکیم پایه های سیاسی حکومت نوپای صفویه گذاشت.^۴ بنابراین شگفت نیست که حضور رجال سنی در دوره حکومت او پررنگ است و منصب صدارت

^۲ در مورد اهمیت و تاثیر مهاجرت فقهای عاملی به ایران خاصه محقق کرکی و اختلاف نظر محققان بر سر این موضوع بنگرید به: علی مرو، التشیع بین جبل عامل و ایران (ریاض رئیس للکتب و النشر، لندن: ۱۹۸۷)، ص ۴۴-۵۰؛ جعفر المهاجر، الهجرة العالمیه الی ایران فی العصر الصفوی: اسبابها التاريخیه و نتائجها الثقافیه و السياسیه (دار الروضه، بیروت ۱۹۸۹/۱۴۱۰)، ص ۸۹-۹۹، ۱۲۱-۲۲۴؛ همو، سته فقهاء أبطال (المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی، بیروت ۱۹۹۴/۱۴۱۵)، ص ۱۰۹-۱۳۰؛

A. Hourani, From Jabal 'Amil to Persia, *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, ۴۹, ۱۹۸۶ pp.۱۳۳-۱۴۰; E. Glassen, Schah Isma'il I. und die Theologen seiner Zeit, *Der Islam*, ۴۸ (۱۹۷۱-۷۲) pp.۲۵۴-۲۶۸; A. J. Newman, The myth of the clerical migration to Safawid Iran: Arab Shiite opposition to 'Ali al-Karaki and Safawid Shiism, *Die Welt des Islams*, ۳۳ i, ۱۹۹۳ pp.۶۶-۱۱۲; D. J. Stewart, Notes on the migration of 'Amili scholars to Safavid Iran, *Journal of Near Eastern Studies*, ۵۵ ii, ۱۹۹۶ pp.۸۱-۱۰۳; Rula Jurdi Abisaab, The ulama of Jabal 'Amil in Safavid Iran, ۱۵۰۱-۱۷۳۶: marginality, migration and social change, *Iranian Studies*, ۲۷ i-iv / ۱۹۹۴, ۱۹۹۵ pp.۱۰۳-۱۲۲; idem, *Converting Persia: Religion and Power in Safavid Empire* (London, I. B. Tauris, ۲۰۰۴), pp.۱۵-۳۰.

تاثیر جدی فقهاء عاملی، تربیت نسلی از فقهاء شیعی ایرانی است که عموماً جایگاه های ممتازی در دولت صفویه برعهده داشته اند و این افراد عموماً خود شاگردان فراوانی تربیت کرده اند که با سازو کارهای متداول آن دوره یعنی نظام موقوفات و اداره آن توسط فقهاء، نقش مهمی در تحکیم تشیع در ایران داشته اند. برای تاثیر شاگردان محقق کرکی و نقش آنها در دولت صفویه برای مثال بنگرید به: حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی (انتشارات بابک، تهران ۱۳۵۷ش)، ص ۵۱۰-۵۱۱؛ میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق السید احمد الحسینی (قم ۱۴۰۱)، ج ۱، ص ۲۶-۱۲۲-۱۲۳؛ استانیفیلد، ۱۹۹۳، ص ۶۱-۷۴. شهرت یافتن محقق کرکی به «مروج مذهب امامیه» نیز نشانی دیگر از اهمیت وی در گسترش تشیع در ایران است. بنگرید به: سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین و الاعوام، تصحیح محمد باقر بهبودی (کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۵۲ش)، ص ۴۵۸، ۴۶۱.

^۳ برای گزارشی از روند تحکیم قدرت شاه اسماعیل اول در ایران بنگرید به:

R. M. Savory, The consolidation of Safawid power in Persia, *Der Islam*, ۴۱ (۱۹۶۵), pp.۷۱-۹۴; idem, *Iran Under the Safavid*, (Cambridge: Cambridge University Press, ۱۹۸۰), pp.۲۷-۴۹.

خطرات ناشی از مواجهه با عثمانی و احتمال نابودی صفویه به دست سلطان سلیم اول (متوفی ۹۲۸ق) که نگاهی جدی به شرق اسلامی داشت و سیاست های موفقیت آمیز او در به زانو درآوردن ممالیک و همچنین تحریم تجاری ایران که تبعات آن در بعد به تعبیر رودی متی به تغییر راه تجاری داخل ایران و تعویض پایتخت های صفویه منتهی شد، نمونه ای از تهدیدات جدی در سر راه صفویه بوده که اعلان تشیع بهانه های ساده برای نبرد با آنها را در اختیار اوزبکان و عثمانی قرار می داده است. برای گزارشی از سیاست های سلطان سلیم اول بنگرید به:

Michel M. Mazzaoui, Global policies of Sultan Selim, ۱۵۱۲-۱۵۲۰, in: *Essays on Islamic civilisation presented to Niyazi Berkes*, ۱۹۷۶, pp.۲۲۴-۲۴۳; Shai Har-El, *Struggle for Domination in the Middle East: The Ottomam-Mamluk War*, ۱۴۸۵-۱۴۹۱ (E. J. Brill, Leiden, New York and Köln, ۱۹۹۵).

درباره اعتقاد قلبی شاه اسماعیل اول به تشیع، حسن بیگ روملو، نکاتی جالبی را در ضمن کتاب احسن التواریخ، ص ۶۸، ۸۵-۸۶ آورده است.

^۴ برای نمونه هایی از رجال سنی که نقش های مهمی در حکومت صفویه، خاصه در دوره شاه اسماعیل و حتی اوایل دوران شاه طهماسب

داشته اند بنگرید به: افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۳۱۵؛

هنوز در دست سادات سنی که به نحو سنتی پیش از حکومت شاه اسماعیل عهده دار آن بودند، قرار داشته است^۵ کما اینکه روابط شاه اسماعیل با اشراف زمیندار نیز حسنه بود و او به تغییر ظاهری در اعتقادات آنها ص: ۲

اکتفا کرده بود. تغییرات جدی در تغییر مذهب و گروه از تسنن به تشیع در دوره شاه طهماسب اول (۹۳۰-۱۵۲۴/۹۸۴-۱۵۷۶) است که عالمان عاملی مهاجر به ایران چون علی بن حسین بن عبدالعال مشهور به محقق کرکی (متوفی ۹۴۰ق/۱۵۳۴) مجال گسترده ای برای ترویج تشیع فقهی یافتند.^۶ میراث محقق کرکی با پرورش شاگردان متعدد و مهاجرت دیگر فقهاء عاملی به ایران در دوره شاه طهماسب اول، به نحو جدی تحکیم شد.

J. Aubin, Etudes safavides. I, Sah Isma'il et les notables de l'Iraq persan, *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, ۲ (۱۹۵۹) pp.۳۷-۸۱; Stanfield, ۱۹۹۳, pp.۱۷-۱۸.

^۵ - در منابع عصر صفویه این مسئله به صورت کمرنگی انعکاس یافته و برای شناخت این افراد باید از قرینه های دیگری چون شاگردی دزد عالمان برجسته سنی عصر خود و فهرست آثار و تالیفات آنها بهره گرفت (برای مثال بنگرید به: حسن بن محمد بورینی، تراجم الاعیان، ج ۱، ص ۲۷۴). حسن بیگ روملو (احسن التواریخ، ص ۲۴۸) در شرح حال امیر جمال الدین محمد استرآبادی که ظاهراً از عالمان سنی عهده دار مقام صدر بوده، اشاره کرده که وی از شاگردان جلال الدین دوانی بوده و مدتی نیز در هرات نزد شیخ حسن محتسب، شرح طوالم می خوانده است. وی به همراه امیر غیاث الدین منصور دشتکی عهده دار مقام صدر بوده است. از دیگر سادات سنی عهده دار مقام صدر می باید از امیر عبدالله حسینی لاله اشاره کرده که به نوشته حسن بیگ روملو (احسن التواریخ، ص ۳۸۸) در رمضان ۹۴۷ درگذشته است. سادات لاله به تسنن مشهور بوده اند. برای شهرت سادات لاله به تسنن بنگرید به: حسن بن محمد بورینی، تراجم الاعیان من أبناء الزمان، تحقیق صلاح الدین المنجد (المجمع العلمی العربی بدمشق، دمشق ۱۹۵۹-۱۹۶۳)، ج ۲، ص ۲۲۷. همین گونه می توان از مصلح الدین لاری، شاگرد دوانی یاد کرد که فقیه ای شافعی بود و به دربار مغولان رفت (در ۱۵۲۱/۹۲۸-۱۵۲۲) و به مقام صدر درباره همایون رسید. بعد از مرگ همایون در ۱۵۵۶/۹۶۳، لاری به عثمانی رفت و تا زمان مرگ خود در ۹۷۹-۱۵۷۲/۹۸۰-۱۵۷۳ در آنجا بسر برد (استانفیلد، ۱۹۹۳، ص ۱۹، پاورقی ۱۰). لاری کتابی به نام مرآت الادوار و مرقات الاخبار نیز تالیف کرده که بخشی از آن را عارف نوشاهی که درباره بزرگان خراسان و ماوراء النهر و فارس در قرنهای نهم و دهم هجری بوده با این مشخصات منتشر کرده که حاوی نکات مهمی از سیاست های مذهبی صفویان است. بنگرید به: مصلح الدین محمد لاری، مرآت الادوار و مرقات الاخبار (فصلی در شرح حال بزرگان خراسان و ماوراء النهر و فارس در قرنهای نهم و دهم هجری)، معارف، دوره سیزدهم، شماره ۳ (آذر-اسفند ۱۳۷۵)، ص ۹۱-۱۱۳. دسترسی به پایان نامه خانم کارولین بیسون درباره شکل گیری نهادهای دینی دولت صفویه برای من امکان پذیر نشد. مشخصات این اثر چنین است:

Caroline J. Beeson, *The Origins of Conflict in the Safawi Religious Institution*, Ph.D. diss., Princeton University, ۱۹۸۲.

^۶ برای شرح حال کرکی بنگرید به: میرزا عبدالله افندی اصفهانی، ریاض العلماء، ج ۳، ص ۴۴۱-۴۶۰. استانفیلد، نیومن، استوارت، ابی صعب و رسول جعفریان بررسی هایی درباره روابط وی با دولت صفویه انجام داده اند. بنگرید به:

A. J. Newman, ۱۹۹۳, pp.۶۶-۱۱۲.

دانش پژوه به درستی به اهمیت شاگردان ایرانی تربیت شده در نزد کرکی و نقش آنها خاصه از حیث تالیف آثار فارسی در گسترش تشیع در دوره شاه طهماسب اشاره کرده است. بنگرید به: همو، یک پرده از زندگانی شاه طهماسب صفوی، ص ۹۶۷، ۹۷۵-۹۷۷، ۹۷۹-۹۸۰. اهمیت محقق کرکی در تثبیت تشیع در ایران، مورد اشاره گلاسن نیز قرار گرفته است. بنگرید به:

Erika Glassen, Schah Isma'il I. und die Theologen seiner Zeit, *Der Islam*, ۴۸ (۱۹۷۲), pp.۲۶۲-۳، ۲۶۴-۶، ۲۶۷.

یک نکته جالبی که خانم استانفیلد (۱۹۹۳، ص ۸۰-۸۱) بر اساس تحلیل اشاره ای از میرمخدوم شریفی (النواقض، برگ ۱۲۹ الف) در گسترش تشیع داشته اند، معاف شدن از مالیات در صورت اثبات تشیع بوده است (...و قد ذکر الإمام الرافعی فی تدوین تاریخ قزوین، دخل رجل قریه من ناحیته زهرا من نواحی قزوین، فاستباع خبزا، فقال الخباز ما اسمک؟ قال الرجل: عمران، فبداء الخباز بضربه و تبعه أهلها، فصاح انی عمران لا

برخلاف چنین روندی که شاهان صفویه در گسترش تشیع در ایران در پیش گرفته بودند، سومین سلطان صفوی، اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵/۱۵۷۶-۱۵۷۷) سیاستی مخالف با پدر و پدرزرگ خود در پیش گرفت و سعی در بازگردان ایران به تسنن داشت. شاه اسماعیل دوم که در روزگار پدرش، عملیات های نظامی موقفی را بر ضد دولت عثمانی انجام داده بود، به اتهام توطئه برای برکناری پدرش که به نظر جدی می رسد، در اوایل جوانی در قلعه قهقهه که زندانیان خطرناک سیاسی در آن نگهداری می شدند، زندانی شد و بیست و یک سال در آنجا بسر برد. احتمالاً در همین ایام زندانی بودن در قلعه قهقهه بود که به تسنن گرایش پیدا کرد چرا که در علت زندانی شدن او اشاره ای به تغییر عقاید او نیست.^۷

عمر، فقالوا بل شر منه لان عمران هو عمر و قد سرق الالف و النون من عثمان ايضا و قد قراء / ۱۲۹ الف / علاء الملك المرعشي [برای شرح حال وی بنگرید به: افندی، ریاض العلماء و حياض الفضلاء، ج ۳، ص ۳۱۳-۳۱۴] هذا المقام من التدوين عند رئيس الغلاء الشاه و أثبت قدم رفض تلك التناحية، فخفف عن أهلها كثيرا من الأطلاقات الديوانية و المتوجهات السلطانية و اقدم على تعبير تلك التناحية و اشباهها عكس النواحي المعروفة بالطريق المستقيم فقد فرح أهلها (...). نمونه هایی از این گونه اسناد به تازگی به دست آمده، نشانگر آن است که گروهی از ساکنان نواحی قائن با ادعای آنکه از قپله بنی اسد هستند و تشیع آنها سابقه کهنی دارد، فرمان های متعددی از شاهان صفوی در معاف بودن از مالیات از دوره شاه اسماعیل اول به بعد اخذ کرده اند. این اسناد در کتاب علی فاضل قاینی نجفی، یادنامه حضرت آیت الله العظمی آقای شیخ محمد فاضل قاینی نجفی «قدس سره الشریف» (انتشارات آل فاضل، قم ۱۴۲۳)، ص ۳۵-۴۴ منتشر شده است. این نکته را نیز باید افزود که فشار بر علمای سنی در دوران شاه اسماعیل اول و طهماسب اول به مهاجرت فزاینده علمای سنی از ایران عموماً به عثمانی منتهی شد. هر چند مهاجرت علمای سنی ایرانی به عثمانی پیش از ظه ور صفویه به دلیل حمایت های فراوان سلاطین عثمانی از علماء معمول بوده اما فشارهای فزاینده دولت صفویه به تشدید این مسئله انجامیده است. برای فهرستی از علمای ایرانی سنی و مهاجر به قلمرو عثمانی بنگرید به: نجم الدین غزی (متوفی ۱۰۶۱)، الكواكب السائرة بأعيان المئة العاشرة، تحقيق جبرائيل سليمان جبور (بيروت: دار الآفاق الجديدة، ۱۹۷۹)، ج ۱، ص ۳۲-۳۳، ۲۶۳-۲۶۴، ج ۲، ص ۲۶-۲۷، ۳۹-۴۰، ۸۲-۸۳، ۸۴، ۹۴، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۸۱-۱۸۳، ۱۸۳-۱۸۴، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶-۲۵۷، ج ۳، ص ۱۲۷-۱۲۸، ۱۹۰؛ توفيق حيدرزاده، مهاجرت علمای ایرانی به امپراتوری عثمانی (و انتقال سنتهای مدارس ایرانی به آن سرزمین، از اوایل دوره تیموری تا اواخر عهد صفوی)، فرهنگ، شماره ۲۰-۲۱ (زمستان ۷۵- بهار ۷۶)، ص ۴۹-۹۴. برای بحثی از رواج تشیع در ایران همچنین بنگرید به:

J. Aubin, La politique religieuse des Safavides, in: *La Shi'isme imamite: colloque de Stasbourg (۶-۹ mai ۱۹۶۸)*, eds., T. Fahd et R. Brunschvig (Paris: PUF ۱۹۷۰), pp.۲۳۵-۲۴۴; David Morgan, Rethinking Safavid Shiism, in: Leonard Lewisohn and David Morgan, eds., *The Heritage of Sufism (Late Classical Persianate Sufism (۱۵۰۱-۱۷۵۰)* (OneWorld, Oxford, ۱۹۹۹), Vol.۳, pp.۱۹-۲۷.

^۷ اسکندر بیگ ترکمان (تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۵، ۱۳۲) به زندانی شدن برخی از چهرهای خطرناک سیاسی در این قلعه اشاره کرده است. نخستین تلاش جهت بررسی حوادث تاریخی عصر شاه اسماعیل دوم و علت سیاست های وی در گرایش به تسنن، نوشته ای محقق آلمانی والتر هینتس است که با بررسی برخی منابع تاریخی، گزارش مفصلی از عصر شاه اسماعیل دوم ارائه کرده است. شاه اسماعیل دوم نقش مهمی در مقابله با شورش ها و حملات متعدد القاص میرزا داشته است. برای تفصیل مطلب بنگرید به:

John. R. Walsh, The revolt of Alqas Mirza, *Wiener Zeitschrift fur die Kunde des Morgenlandes*, ۶۸ (۱۹۷۶), pp.۶۱-۷۸.

انتشار منابعی جدید در سالیان اخیر و آثاری چون کتاب ریاض العلماء (ج ۴، ص ۶۹-۷۰، ۷۶-۷۷)، النواقض و اطلاعاتی که حسن بن محمد بورینی (متوفی ۱۰۲۴) در تراجم الأعیان، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۸، ج ۲، ص ۵۷-۶۰ آورده اند، لزوم بررسی مجدد تاریخ سیاسی-فرهنگی عصر شاه اسماعیل دوم را ضروری می کند. برای گزارش تفصیلی از سیاست های شاه اسماعیل دوم بنگرید به: سید حسن بن مرت ضی حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تا شاه صفی، به کوشش احسان اشراقی (انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۴)، ص ۹۴-۱۰۱؛ میرزا بیگ

بعد از مرگ شاه طهماسب در ۱۵۷۶/۹۸۴، اسماعیل دوم که در پی اختلافات داخلی قبایل قزلباش مجالی برای رسیدن به تخت یافته بود با درایت خواهرش بی‌بیخان خانم که از یک مادر بودند، توانست دیگر رقیبان را کنار نهاده بر تخت سلطنت جلوس کند.^۸ منازعه او از همان زمان نشستن بر تخت با عالمان شیعه آغاز شد و هنگام تاج گذاری با با عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی، مجتهد الزمانی و پسر محقق کرکی درگیر شد.^۹ عالم شیعی مقتدر ساکن در قزوین و معاصر با شاه اسماعیل دوم، میر حسین کرکی، نوه دختری محقق کرکی گرچه از حیث علمی چهره ای بارز محسوب نمی شد، اما اقتدار سیاسی جده ای حتی در میان قزلباش ها به دست آورده بود و شاه طهماسب نیز به دلیل همین موضوع و نیاز به مقابله برای تحرکات ایدئولوژیک عثمانی در عرصه دینی مجبور به برکناری حسین بن عبدالصمد حارثی (متوفی ۱۵۷۶/۹۸۴) از مقام شیخ الاسلامی قزوین و انتصاب میر حسین کرکی به جای او شده بود در حالی که حارثی از حیث علمی شخصیتی برتر از

جنابدی، روضه الصفویه، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد (تهران ۱۳۷۸)، ص ۵۷۳-۵۸۶؛ منوچهر پارسا دوست، شاه اسماعیل دوم؛ شجاع تباه شده (شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۸۱)، ص ۱۳-۱۶۸؛

Walther Hinz, Schah Esma'il II. Ein Beitrag zur Geschichte der Safaviden, *Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen*, ۳۶ (۱۹۳۳), pp. ۱۹-۱۰۰; Michel M. Mazzaoui, The Religious Policy of Safavid Shah Ismail II, in: *Intellectual Studies on Islam: Essays Written in Honor of Martin B. Dickson*, eds., Michel M. Mazzaoui and Vera B. Moreen (University of Utah Press, Salt Lake City, Utah ۱۹۹۰), pp. ۴۹-۵۰; Roger Savory, Ismail II, *EI2*, ۴:۱۸۸; idem, The significance of the political murder of Mirza Salman, *Islamic Studies*, ۳ (۱۹۶۴) pp. ۱۸۱-۱۹۱; idem, A curious episode of Safavid history, *Iran and Islam, in memory of V. Minorsky*, ۱۹۷۱, pp. ۴۶۱-۴۷۳; Stanfield, ۱۹۹۳, pp. ۹۵-۱۱۸; Rula Jurdi Abisaab, *Converting Persia*, pp. ۴۱-۴۵.

اطلاع دیگری که از زمان زندانی بودن شاه اسماعیل دوم در دست داریم آن است که خان احمد خان گیلانی (متوفی ۱۵۹۸-۱۵۹۷/۱۰۰۶) مدتی به همراه شاه اسماعیل دوم در قهقهه زندانی بوده و شاه اسماعیل به او وعده داده بود که در صورت آزادی از آنجا، او را از بند بماند و به امارت گیلان بازگرداند. بنگرید به: خان احمد خان گیلانی، نامه های خان احمد خان گیلانی، به کوشش فریدون نوزاد (تهران، ۱۳۷۳ش)، ص ۸۷؛ حسن بن محمد بورینی، تراجم الاعیان، ج ۱، ص ۱۵۷. برای شرح حال خان احمد خان گیلانی بنگرید به: اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۱۰-۱۱۳، ۲۲۳، ۵۲۹.

^۸ همانگونه که استنافیلد (۱۹۹۳، ص ۹۴، پاورقی ۹) متذکر شده اند، نیاز است تا در تحقیقی جدا، از نقش و اهمیت پریخان خانم، شاهزاده اقتدار طلب صفوی بحث شود. در حوادث سیاسی دوران شاه طهماسب و شاه اسماعیل دوم، دست کم از دو نقش مهم بی‌بیخان خانم یعنی تلاش برای بر تخت نشاندن اسماعیل دوم به کمک دانی خود شمخال سلطان چرکسی و توطئه قتل شاه اسماعیل دوم آگاهی داریم. پریخان خانم بعد از قتل دانی خود، در ۳ ذی الحجه ۹۸۵/۱۱ فوریه ۱۵۷۸ کشته شد (اسکندر بیگ ترکمان، ج ۱، ص ۱۶۲). میرمخدوم ظاهرا روابط خوبی با این شاهزاده صفوی داشته است (النواقض، برگ ۱۲۴ الف). برای مطالعه ای درباره پریخان خانم بنگرید به:

Shohreh Gholsorkhi, Pari Khan Khanum: a masterful Safavid princess, *Iranian Studies*, ۲۸ iii-iv, ۱۹۹۵ pp. ۱۴۳-۱۵۶.

^۹ محمود بن هدایت الله افوشته ای نطنزی، نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار، به اهتمام احسان اشراقی (انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳ش)، ص ۴۱. آن لمتون به خطا عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی را نواده دختری محقق کرکی، یعنی میرحسین مجتهد معرفی کرده است بنگرید به:

Ann K. S. Lambton, *State And Government in Medieval Islam: An Introduction to the Study of Islamic Political Theory: The Jursts* (Oxford University Press, London, ۱۹۸۵), p. ۲۷۷, no. ۵۰.

کرکی بود.^{۱۰} در چنین شرایطی شاه اسماعیل دوم، تصمیم به اجرای سیاست های جدید خود در ترویج تسنن گرفت. به نحو طبیعی او برای انجام نیت خود به تقویت و گسترش دادن نفوذ رجال سنی در دربار گرفت. از ص:۵

میان شخصیت های برجسته سنی مذهب که به نحو جدی شاه اسماعیل دوم را در انجام سیاست های جدید یاری نموده، معین الدین اشرف مشهور به میرزا مخدوم شریفی (متوفی ۹۹۵ق/ ۱۵۸۷م) است که شاه اسماعیل دوم، او را به مقام صدر منصوب کرده بود.

^{۱۰} دون استوارت با تحلیل و بررسی کتاب العقد الحسینی یا العقد الطهماسی تألیف حسین بن عبدالصمد حارثی (متوفی ۹۸۴ق) این نتایج را گرفته است. بنگرید به:

D. J. Stewart, The first Shaykh al-Islam of the Safavid capital Qazvin, *Journal of the American Oriental Society*, ۱۱۶. iii (۱۹۹۶), pp.۳۸۷-۴۰۵.

درباره حسین بن عبدالصمد حارثی بنگرید به: عبدالله افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۲۱؛ جعفر المهاجر، الهجرة العالمیه الی ایران، ص ۱۴۵-۱۵۱؛

D. J. Stewart, Notes on the migration of 'Amili scholars to Safavid Iran, *Journal of Near Eastern Studies*, ۵۵ ii, ۱۹۹۶ pp.۹۴-۹۵; idem, Husayn b.'Abd al-Samad al-'Amili's treatise for Sultan Suleiman and the Shi'I Shafi'i legal tradition, *Islamic Law and Society*, ۴ ii, ۱۹۹۷ pp.۱۵۶-۱۹۹; idem, An Episode in the Amili Migration to safavid Iran: Husayn b. Abd al-Samad al-Amilis Travel Account, *Iranian Studies*, vol.۳۹. ۴ (۲۰۰۶), pp.۴۸۱-۵۰۸; Rula Jurdi Abisaab, *Converting Persia*, pp.۳۲-۴۱.

میرزا مخدوم شریفی و شرح حال او^{۱۱}

مورخان دوره صفویه در گزارش حوادث دوره شاه اسماعیل دوم، کمتر سعی در ارایه روایت تفصیلی از حوادث آن دوران به دلیل گرایش های شاه اسماعیل دوم داشته اند و به اختصار از حوادث آن دوره سخن گفته اند و البته به دلیل تصدیق مقام صدارت از سوی میر مخدوم شریفی، اشاراتی نیز به او آورده اند. میر مخدوم شریفی در حدود ۹۵۱-۹۵۲/۱۵۴۴-۱۵۴۵ در شیراز در خانواده ای از سادات زمین دار که روابط نزدیکی با صفویان داشتند، به دنیا آمد.^{۱۲} پدرش از اشراف زمین دار فارس بود، عهده دار وزارت آن سامان

^{۱۱} برای شرح حال میرمخدوم شریفی به نحو عام بنگرید به: اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی (انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۰ش)، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ حسن بن محمد البورینی، تراجم الاعیان من أبناء الزمان، ج ۲، ص ۵۲-۵۶؛ قاضی نورالله المرعشی الحسینی التستری، مصائب النواصب، تحقیق قیس العطار (قم ۱۴۲۶)، ج ۱، ص ۶۵-۷۴؛ محمد قزوینی، شرح احوال میرزا مخدوم شریفی، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۳۲/۱۹۵۳، ج ۱، ص ۵۷-۶۹ (تجدید چاپ شده در یادداشت های قزوینی (تهران ۱۳۳۶ش)، ج ۳، ص ۲۸۷-۲۹۷؛ سید احمد بن محمد کیاء گیلانی، سراج الانساب، ص ۴۲ (و نسب سید الحسیب النسبب النقیب الفاضل جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول آمیرزا مخدوم مشهور به داعی الصغیر به حسن مذکور منتهی می شود...)

Elke Eberhard, *Osmanische Polemik gegen die Safawiden im ۱۶. Jahrhundert nach arabischen*

Handschriften, pp.۵۶-۶۰; Rosemary Stanfield-Johnson, *Mirza Makhdum Sharifi: A ۱۶th century*

Sunni Sadr at the Safavid Court, Ph. Diss, New York University ۱۹۹۳; Shohreh Golsorkhi, Ismail II

and Mirza Makhdum Sharifi: An Interlude in Safavid History, *International Journal of Middle East Studies* ۲۶ (۱۹۹۴), pp.۴۷۷-۸۸.

عبدالحسین خاتون آبادی (وقایع السنین و الاعوام، ص ۴۸۹) اشاره کوتاهی به میرمخدوم آورده و از او چنین یاد کرده است: «میرزا مخدوم شریفی ولد میر سید شریف شیرازی دختر زاده قاضی جهان وزیر که اسماعیل ثانی او را تربیت کرد و بسبب تسنن منکوب شد». میر مخدوم در النواقض، برگ ۱۷۲ب از روابط خود با خاندان های سیفی قروین و دشتکی ها شیراز سخن گفته است

^{۱۲} میرمخدوم (النواقض، برگ ۱۳۱ب) در اشاره به تاریخ نخستین سفر حج خود، سال ۹۷۲ را ذکر کرده و گفته که در آن هنگام بیست و پنج سال داشته بر این اساس تاریخ تولد او اندکی پیش از تاریخی است که خانم استانفیلد ذکر کرده اند (۱۹۹۳، ص ۳۲، پاورقی ۴) و از ۹۴۷ - ۹۴۸ می توان به عنوان سال تولد شریفی سخن گفت. خانم استانفیلد به تفصیل از شجره نامه پدری و مادری میرمخدوم سخن گفته است. به نوشته ایشان، مادر میرزا مخدوم، دختر روح الله قاضی جهان (النواقض، برگ های ۱۷۰ب، ۱۷۱ الف) بوده که دوبار عهده دار مقام وزارت در زمان شاه طهماسب شده است. پدر بزرگ مادر میرمخدوم، قاضی جهان در مقام وزیر اعظم در حکومت صفویه به خدمت مش غول بوده (برای شرح احوال وی بنگرید به: سید احمد بن محمد بن عبدالرحمن کیاء گیلانی، سراج الانساب، تحقیق سید مهدی رجایی (قم ۱۴۰۹)، ص ۴۱، ۴۴)، هر چند او و خانواده اش به سنی بودن شهرت داشته اند (دیکسون، ۱۹۵۸، ص ۱۹۲). اسکندر بیگ ترکمان نیز میرمخدوم را نوه قاضی جهان دانسته است (تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۸). اطلاعات آمده در دو منبع دیگر درباره ارتباط خویشاوندی مادر میرمخدوم اندکی متفاوت است. در النواقض میرمخدوم در عبارتی نه چندان صریح و با ابهام می گوید که مادرش، دختر میرزا شرف قاضی جهان است. در تاریخ عباسی، جلال منجم، مادر میرزا مخدوم را دختر میرزا شرف جهان معرفی کرده است. بر اساس خبر اول، میرزا مخدوم نوه وزیر مشهور است و بر اساس گفته ملا جلال منجم، وی نبیره میرزا شرف جهان خواهد بود استانفیلد قول دوم را ترجیح می دهد. میرزا شرف، شاعری نامور بوده و در دربار شاه طهماسب مورد توجه بوده است (حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، ص ۴۱۶؛ اسکندر بیگ ترکمان، ج ۱، ص ۱۷۸). او دو پسر و یک دختر داشته است. پسران او، میرروح الله و صدرالدین نام داشته اند و فرزند نخست طبیب و دیگری خطاط بوده است (اسکندر بیگ ترکمان، ج ۱، ص ۱۶۹، ۱۷۱). دختر وی نیز مادر میرمخدوم شریفی است. به نوشته رازی در هفت اقلیم، میرزا شرف در ۱۴۹۶/۹۰۲ به دنیا آمده و در ۱۵۵۵/۹۶۲ درگذشته است و حسن بیگ روملو (احسن التواریخ، ص ۳۷۳) تاریخ درگذشت میرزا شرف را ۱۵۶۰/۹۶۸ یاد کرده است. خانم استانفیلد (۱۹۹۳، ص ۳۷-۳۸) بعد از بحثی درباره تاریخ درگذشت میرزا شرف، بر اساس گفته میرزا مخدوم (النواقض، برگ ۱۷۲ الف) که گفته معقولات را نزد پدر بزرگش فرا گرفته، تاریخ وفات میرزا شرف را بعد از ۱۵۶۰/۹۶۸ دانسته است. نیای مادری میرزا

بوده است. در ۱۵۶۸/۹۷۶-۱۵۶۹، پدرش به قزوین فرا خوانده شد و به وزارت منصوب شد. میرمخدوم که در این هنگام هفده سال سن داشت، نیز در این سفر پدرش را همراهی کرده و به قزوین سفر نمود (النواقض، برگ ۹۹ب). در اینکه او در این زمان در قزوین سمتی داشته یا خیر، اطلاعی در منابع نیامده تنها اسکندر بیگ منشی اشاره کرده که میرمخدوم در مسجد حیدریه (درباره مسجد حیدریه و محل تقریبی آن بنگرید به استانفیلد، ۱۹۹۳، ص ۸۷-۸۸، پاورقی ۲) در کنار خانه خود به واعظ مشغول بوده و به دلیل تبحر در این کار مجلس پروتقی نیز داشته است. نزدیکی محل سکونت وی با محل اقامت پریخان خانم، دختر شاه طهماسب و مورد توجه قرار گرفتن میرمخدوم شریفی در نظر او، تنها اشاره ای از روابط میرمخدوم با دربار صفوی در

مخدوم، روح الله قاضی جهان از سادات حسینی سیفی بوده است. قاضی جهان در مقام وزیر اعظم در اوایل حکومت شاه طهماسب به خدمت مشغول بوده است. در پی منازعه میان روملو و استاجلو، او مجبور به فرار به گیلان شده و در آنجا نیز به زندان افتاد. او در ۱۵۳۵/۹۴۲ بار دیگر به مقام وزیر اعظمی دست یافت و این مقام را تا ۱۵۵۰/۹۵۷ برعهده داشت. در پی منازعه میان قاضی جهان و مرشد معنوی نوربخشیه، مظفر سلطان، قاضی جهان به زندان افتاد و ده سال در حبس بسر برد (حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، ص ۳۷۴-۳۷۵). همانگونه که بیشتر اشاره شد، قاضی جهان به تسنن متهم بوده است. دیکسون (۱۹۵۸، ص ۱۹۲) با توجه به عبارتی در ج شده در حاشیه نسخه افضل التواریخ فضلی بن زین العابدین بن خواجه روح الله اصفهانی خوزانی، خاطر نشان کرده که سادات سیفی قزوین، برای حفظ اموال و موقعیت خود، تظاهر به تشیع کرده اند و در باطن سنی بوده اند. به گمان خانم استانفیلد، شاید این خود دلیلی باشد که چرا اسکندر بیگ ترکمان (ج ۱، ص ۱۵۱-۱۵۲) در بخش معرفی سادات عصر شاه اسماعیل و طهماسب، تنها به سادات رضوی، تبریزی و استرآبادی که در تشیع آنها سخنی نبوده، اشاره کرده و از سادات سیفی سخن نگفته است. نیای میرمخدوم، از حیث آموزشی نیز در مدرسه منصوریه شیراز درس خوانده بود. مدرسه منصوریه که در ۸۹۳-۱۴۸۸/۸۹۴ توسط صدر الدین دشتکی بنا شده بود، از مدارش مشهور شیراز بود و نام منصوریه نیز نام پدر غیاث الدین بوده است. میرمخدوم اشاره دارد که مادر بزرگش، از نسل صدر الدین دشتکی بوده است. میرزا عبدالله اصفهانی (ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۸۶-۴۸۷) از ابوالفتح بن مخدوم خادم قزوینی حسینی عربشاهی به عنوان فرزند میرمخدوم یاد کرده و اشاره به شهرت او در روزگار شاه طهماسب کرده است. میر ابوالفتح آثار چندی از جمله شرحی بر تجرید علامه حلی به نام مفتاح الباب نگاشته و در نسخه ای از این کتاب که در کتابخانه آیت الله مرعشی (شماره ۸۸۵) موجود است، و در آن تاریخ فراغت از تالیف اوائل ماه جمادی الثانی ۹۵۵ در مشهد و به نام شاه طهماسب ذکر شده است (سید احمد حسینی، فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی مدظله العالی، ج ۳، ص ۸۲). مهدی محقق (تهران ۱۳۶۵ش) متن مفتاح الباب را به همراه باب حادی عشر علامه حلی منتشر کرده است. تاریخ تالیف دو اثر دیگر از آثار ابوالفتح ۱۵۴۹/۹۵۷-۱۵۵۰ و ۱۵۵۶/۹۶۴-۱۵۵۷ یاد شده که با آگاهی هایی که از سال تولد میرمخدوم داریم، سازگار نیست و میر ابوالفتح نمی تواند فرزند میرمخدوم باشد. برای تفصیل مطلب بنگرید به:

Rosemary Stanfield-Johnson, *Mirza Makhdum Sharifi: A ۱۶th century Sunni Sadr at the Safavid Court*, pp.۳۶-۴۰.

جعفریان (ج ۱، ص ۷۶، پاورقی ۱) نیز به عدم ارتباط میرمخدوم و ابوالفتح عربشاهی اشاره کرده است. افندی (ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۸۶) اشاره کرده که این شخص، همان ابوالفتح شرفه (متوفی ۹۷۶) از سادات شرفه است که در اردبیل سکونت داشته و شرح حال او را حسن بیگ روملو (احسن التواریخ، ص ۵۷۱) آورده است. بورینی (تراجم الاعیان، ج ۲، ص ۵۴) در اشاره به فرزندان میرمخدوم، تنها به دختری اشاره کرده که در مکه به ازدواج یکی از اشراف آنجا درآمده بود و در زمانی که بورینی به تالیف کتاب خود مشغول بوده، در قید حیات بوده است. برای شناخت هویت مولف افضل التواریخ و خاندان خوزانی بنگرید به:

Masashi Haneda, La famille Huzani d'Isfahan (۱۵e-۱۷e siecles), *Studia Iranica*, ۱۹۸۹, ۱۸, pp.۷۷-۹۲.

Charles Melville, A Lost Source for the Reigin of Shah Abbas: the Afzal al-tawarikh of Fazli Khuzani Isfahani, *Iranian Studies*, ۳۱.۲ (۱۹۹۸), pp.۲۶۳-۲۶۵.

میرمخدوم، شعر نیز می سروده و در ضمن کتاب النواقض (برگ ۱۴۱ب-۱۴۲الف) نمونه ای اشعار خود در مذمت لعن را نقل کرده است.

این برهه است. اسکندر بیگ خاطر نشان کرده که به دلیل شائبه تسنن میر مخدوم، شاه طهماسب توجه چندانی به میرمخدوم نداشته است.^{۱۳}

به تصریح اسکندر بیگ منشی، بخت و اقبال میر مخدوم به قدرت رسیدن شاه اسماعیل دوم آغاز شد و به دلیل گرایشهای شاه اسماعیل دوم، میر مخدوم نیز به صدارت منصوب شد.^{۱۴} همان گونه که اشاره شد، در منابع تاریخ نگاری عصر صفویه، اطلاعات چندانی درباره تحولات دینی عصر شاه اسماعیل دوم ارائه نشده است اما در منابع دینی باقی مانده از عصر صفویه خاصه کتاب ریاض العلماء و حیاض الفضلاء تالیف میرزا عبدالله افندی (متوفی ۱۱۳۰/۱۷۱۹) اطلاعات ارزشمندی درباره تحولات دینی عصر شاه اسماعیل دوم و نقش میر مخدوم شریفی در این میان آمده است. افندی در شرح حال میرحسین کرکی (متوفی ۱۰۰۱/۱۵۹۳-۱۵۹۴) نوه دختری محقق کرکی، به نقل از رساله ای در شرح حال شیخ بهایی که یکی از شاگردان وی بعد از مرگش در شرح حال استادش تالیف کرده، اشاراتی درباره نقش میر مخدوم شریفی در سیاست ه ای دینی شاه اسماعیل دوم آورده است.

به نحو طبیعی درگیری شاه اسماعیل دوم با میرحسین کرکی، متنفذترین روحانی شهر که در ترویج تشیع شهرتی تام داشت، با دلگرمی میر مخدوم شریفی آغاز شده بود. هرچند حمایت برخی از سران قزلباش، مانع جدی در برخورد قاطع شاه اسماعیل دوم بلاو بود. شاه اسماعیل متأثر از میرمخدوم شریفی، برای تغییر دادن آرام اوضاع دینی به فکر تغییر نقش سکه ها و برانداختن تیرائیان را در سر می پرواند.^{۱۵} اندیشه تغییر نقش سکه ها و مبارزه با تیرائیان در نتیجه مداخله میرحسین کرکی و عدم حمایت قزلباشها از سیاست های شاه

^{۱۳} تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۸.

^{۱۴} سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی که در ۱۱۱۵ از تالیف تاریخ سلطانی فراغت یافته، در اشاره به علت تسنن شاه اسماعیل دوم، علت آن را مصاحبت شاه اسماعیل دوم در زمان زندانی بودن در قلعه قهقهه با میرزا حبیب الله شیرازی مشهور به میرزا جان (متوفی ۹۹۴) ذکر کرده است. بنگرید به: همو، تاریخ سلطانی، ص ۹۸. اسکندر بیگ ترکمان به تسنن میرزا جان اشاره کرده و گفته که او بعد از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل دوم به قزوین آمد و به تسنن خود تصریح می کرد و بر همین اساس بعد از کشته شدن شاه اسماعیل دوم، مجبور به ترک ایران و مهاجرت به ماوراء النهر و هند شده بود. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۵. میرزا مخدوم شریفی نیز در اشاره به ارتباط شاه اسماعیل دوم با علمای اهل سنت نوشته است: «... السلطان الشریح الجمیل ابن طهماسب شاه اسماعیل فانه بعد ان قررت ۷۸ب/ علیه تغمده الله بغفرانه ان المذهب الذی نشر ابوه و جده بعید عن الصواب و الثواب ثبت علی اعتقاده هذا ولکنه کان یقول فی قلبی شیء من الحکم بکفرهم انما هم کلّیدیه الهادیوه الذین لم تنتبه بدعتهم الی الکفر فما وجه حکمک بکفرهم دون الزیدیه و لم اقدروا علی ازاله هذا اصلا عن خاطره و کنت لدفع هذه الخاطره انتھض الفرصه لازیل عنک تلک الوسوسه فرایت یوما من ایام رمضان سنه اربع و ثمانین و تسع مائه انه کان فی غایه الفرح و المسره و سعی بکمال المحبه و حسن المعاشره فقال لی لما کنت محبوسا فی قلعه قهقهه و مطالعا لکتاب السیر المعبره و التواریخ المعتمده فمالت نفسی عن بغض الصحابه الی محبتهم کنت سالت الواردین الی القلعه من العلماء المعروفین بانهم من اهل السنه و الجماعه فکاتوا یقولون ما نعرف م المشاهیر من یکون علی تلک الصفه الا میرزا مخدوم بن السید الشریف فکنت ابدی عدواتک من غایه المحبه الیک و اقول فی نفسی ان له فی العلم ارثا و الکتسابا...». همچنین میرمخدوم در التواضع، برگ ۱۱۶ب اشاره کرده که شاه اسماعیل دوم به او وعده داده بود که دخترش را به عقد وی درآورد.

^{۱۵} درباره نقش و اهمیت تیرائیان در عصر صفویه بنگرید به:

اسماعیل دوم به شکست انجامید.^{۱۶} از سوی دیگر ناراضیتی سران قزلباش از شاه اسماعیل دوم، بهانه های کافی در اختیار سران قزلباش قرار داده بود که به دلیل گرایش او به تسنن، از اندیشه برکناری او سخن بگویند. جدی شدن توطئه سران قزلباش برای کنار نهادن شاه اسماعیل دوم، او را به تغییر جدی در رفتار خود واداشت. میر مخدوم شریفی به زندان افتاد هر چند رقیب جدی او، میر حسین کرکی به همراه تنی دیگر از عالمان مخالف سیاست های شاه اسماعیل دوم نیز در همین اوان زندانی شدند. اما این رفتار شاه، به دلیل نفوذ گسترده میر حسین کرکی در میان قزلباشها، نتیجه عکس داد و در توطئه سران قزلباش، شاه اسماعیل دوم در شب یکشنبه سیزده ماه رمضان ۹۸۵ مسموم و کشته شد. میرمخدوم شریفی که نقش مهمی در ترغیب شاه اسماعیل در انجام سیاست های سنی گرایانه داشت، در معرض خطر مرگ قرار گرفت اما به دلیل حمایت های پریخان خانم و شاید یکی از شاگردانش از خطر مرگ رهایی یافت و به عثمانی فرار نمود.

حسن بن محمد بورینی (متوفی ۱۰۲۴/۱۶۱۵) که میر مخدوم شریفی را از نزدیک می شناخته در اشاره به فرار میر مخدوم به عثمانی بعد از قتل شاه اسماعیل دوم می نویسد:

«و کان من جمله من أرادوا قتله مولانا أشرف المذكور، فاستل علی رأسه نحو مئة سيف . فخلصه رجل من علماء الشيعة كان قد قرأ عليه السيد المذكور القرآن و هو صغير، لأنه قال له بالفارسية: ای بدبخت تو آن شیعه نیستی که شاگرد من بود؟ فقال له فی الجواب : همانم که بودم. فخلصه، و هرب إلى بيته فركب بغلة و أخذ خادما من أتباعه، و لم يزل مستخفيا إلى أن ألقى نفسه في مدينة وان، وهي أول معاملة الأروام. فلما دخلها اطمأن خاطره و أمن و سار إلى أن دخل إلى مدينة آمد».^{۱۷}

Rosemary Stanfield-Johnson, *The Tabraiyān and the Early Safavids*, *Iranian Studies*, vol. ۳۷.۱ (۲۰۰۴), pp. ۴۷-۷۱.

^{۱۶} میرزا عبدالله اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، ص ۷۲-۷۵. همچنین بنگرید به گزارش سید حسن بن مرتضی ح سینی استرآبادی، تاریخ سلطانی، ص ۹۸-۱۰۰. برای تحلیلی از گزارش افندی درباره دوره شاه اسماعیل دوم بنگرید به:

Devin J. Stewart, *The Lost Biography of Baha al-Din al-Amili and the Reign of Shah Ismail II in Safavid Historiography*, *Iranian Studies*, ۳۱. ۲ (۱۹۹۸), pp. ۱۷۷-۲۰۵.

^{۱۷} حسن بن محمد بورینی، تراجم الاعیان، ج ۲، ص ۵۲-۵۳. محمد تقی مجلسی (متوفی ۱۰۷۰) در اشاره به میرمخدوم شریفی و علت مهاجرت او از ایران به مباحله ای اشاره کرده و گفته که پس از آن میرمخدوم از ایران اخراج شده است (و حکایت میرزا مخدوم شریفی در مجلس شاه اسماعیل ثانی و مباحله نمودن میر مرتضی با او و اخراج او در روز سیم مباحله از ایران مشهور است... همو، لوامع صاحبقرانی (قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۴)، ج ۱، ص ۵۷۰). طبیعی است که گزارش میر مخدوم شریفی از این ماجرا متفاوت باشد (النواقض، برگ ۱۱۲ الف-ب). میرمخدوم شریفی در جایی از النواقض (برگ ۱۶۰) در اشاره به چگونگی فرار خود از ایران می نویسد: «... لما مات شاه اسماعیل خلصنی ولی سلطان حاکم شیراز من الحبس و خلی سبیلی، فهربت و اختفیت، فسمعت ان افضل التركة الاصفهانی و میرزا سلمان الوزیر الاصفهانی و میرزا محمد الشیرازی المتطبب الذین عرفتهم قالوا لآمراء قزلباش (در نسخه به خطا قریش) ان هذا قسيس السنه و الجماعة و لو نجی لافسد و شوش علینا، فلیس لك اهم من امره فعین الآمراء لتجسسی رجلا من كبار الكفار و المنافقين الغالی اللعان من اسمه موالی ترکمان، فوجدنی بعد ان خرب بیوتکثیره فی قزوین و ارکینی بعد العصر فی قلب الشتاء علی بغله ذات رحل و هو راکب خلیفی و معنا جم غفیر من غلاه الرفضه و راسی مع رجلی مکشفه و لیس علی جسدي سوی قمیص و ازار و کل لحظه یحدد الکافر المزبور تهدیده ایای بالقتل و الاحراق. فقلت له و کیف یجوز قتل مثلی افرض انی سنی فهل یجوز قتل السنی؟ قال قد اخبرتنا الثلاثة المذكورون بنصبک، فافتنی افضل التركة بقتلک، قلت لعن

بورینی در ادامه گزارش خود، اطلاعاتی درباره مناصبی که میر مخدوم شریفی در دولت عثمانی، متصدی بوده، آورده است. علت شهرت اصلی میرمخدوم شریفی در این دوره از زندگی خود، نگارش کتابی به نام النواقض لبنيان الروافض یا النواقض فی الرد علی الروافض است.^{۱۸} بخش عمده ای از این اثر به منازعات کلامی کهنی که میان شیعه و اهل سنت جریان داشته می پردازد اما در مواردی نیز میر مخدوم شریفی به حوادث تاریخی عصر شاه اسماعیل دوم پرداخته که برای شناخت این دوره، جالب توجه است.

اهمیت تاریخی کتاب النواقض

کتاب النواقض لبنيان الروافض از دیدگاه تاریخی از دو جنبه دارای اهمیت است.^{۱۹} نخست در سیر ادبیات جدلی شیعه و اهل سنت و دیگر به دلیل اطلاعات تاریخی که از عصر شاه اسماعیل دوم صفوی در بردارد، به

الله الناصبی و من لم یکن قلبه مالیا من محبه الائمة الطاهرین ... اکثر الجامعه الذین کانوا معنا و قالوا له اما تعلم ان هذا الرجل این فلان و سبط فلان و فلان فیکفی هذا التعزیر و الالهانه هو یموت من هذا البرد و الغم / ۱۶۰ ب / و من شده الالم فلا يجوز ان تلقی علیا جده بدمه فاخر قتلی و فعل الله تعالی ما یشاء کما مر مجمله فی اول الكتاب و الغرض انهم قرروا علی العلوم انی ناصبی و العیاذ بالله، فکان ینبغی لی ابراعذمتی ظہیرت و ترکنتهم فی خوضهم یلعبون و من یعتقد فی ذلك فلعنه الله و ملائکنه اجمعون». خواجه محمد افضل الدین ترکه که میر مخدوم در اثنا کتاب النواقض (برگ های ۷۹ ب، ۹۸ ب، ۱۲۵ الف، ۱۳۳ ب) بارها از او نام برده و به روابط خوب خود با او اشاره کرده، از عالمان اصفهانی بوده کبعد از فراگیری دانش های متداول عقلی و نقلی در اصفهان به اردوی شاه طهماسب پیوست و به همراه میر علاء ملک مرعشی به مقام صدر رسید و در قزوین مجلس درس داشته است. در زمان شاه اسماعیل دوم نیز احتمالا به دلیل تسنن مورد توجه قرار گرفت و از زمره مجلسیان او بود بعد از مرگ اسماعیل دوم به اصفهان بازگشت و به امر قضاوت که خاندان ترکه در اصفهان به نحو سنتی عهده دار آن بود، پرداخت اما به سبب دشواری ها که برای او پیش آمد به مشهد مهاجرت کرد و در همانجا در سال ۱۵۸۳/۹۹۱ - ۱۵۸۴ درگذشت. برای شرح حال وی بنگرید به : اسکندر بیگ ترکمان، ج ۱، ص ۱۵۵؛ استانیفیلد، ۱۹۹۳، ص ۹۰، پاورقی ۴.

^{۱۸} نسخه های خطی متعددی از این کتاب موجود است . به عنوان مثال می توان از نسخه های رامپور، ج ۱، ص ۳۲۳؛ برلین، ۲۱۳۶؛ لیدن ۲۰۷۶؛ ایندیا آفیس ۲۱۵۷؛ دانشگاه پرینستون (مجموعه یهودا ۲۶۲۹) و کوپرلی، ج ۲، ص ۴۸۹ را نام برد. برای گزارشی از نسخه های مختلف این کتاب بنگرید به ابرهارد، ص ۵۶-۶۰؛ استانیفیلد، ۱۹۹۳، ص ۴۵. محمد بن عبدالرسول حسنی برزنجی کردی سهروردی (۱۰۴۰-۱۱۰۳) فقیه شافعی کتاب النواقض را تلخیص کرده که در چند نسخه خطی از جمله دانشگاه پرینستون، مجموعه یهودا ۲۶۳۰، کتابخانه ایندیا آفیس ۲۰۵۸ و کتابخانه آیت الله مرعشی ۷۵۲۴ و مرکز احیاء میراث اسلامی ۹۳، رساله دوم مجموعه (فهرست، ج ۱، ص ۱۳۱) موجود است. عالمان شیعه چندین ردیه بر کتاب النواقض نگاشته اند که از جمله آنها می توان به *مصائب النواصب* از قاضی نورالله شوشتری (شهید ۱۰۱۹) تالیف در ۹۹۵ و *العذاب الواصب علی الجاحد و الناصب* یا *مصائب النواصب* تالیف ابوعلی محمد بن اسماعیل کربلائی (متوفی ۱۲۱۶ ق) اشاره کرد. بنگرید به: محمد تقی دانش پژوه، یک پرده از زندگانی شاه تهماسب صفوی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۲۸ (زمستان ۱۳۵۰)، ص ۹۹۵-۹۹۶. کتاب *مصائب النواصب* قاضی نورالله شوشتری به تازگی با این مشخصات منتشر شده است : *الشهید القاضی السید نورالله بن شرف الدین المرعشی الحسینی التستری، مصائب النواصب، تحقیق قیس العطار (دلیل ما، قم ۱۴۲۶)*. میرزا عبدالله بن عیسی بیگ مشهور به افندی (متوفی ۱۱۳۰) نیز رساله ای به نام *تحفه فیروزیه شجاعیه* به جهت سده سنیه سلطان حسینیه تالیف کرده که در دو نسخه خطی موجود است (سید احمد حسینی، فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۰). افندی در این کتاب به رد برخی از مطالب کتاب النواقض نیز توجه نشان داده است. برای گزارش تفصیلی از محتوی رساله *تحفه فیروزیه* بنگرید به : رسول جعفریان، تاریخ مذهب، فرهنگ و کتاب در دوره صفوی: گزارش تفصیلی کتاب *تحفه فیروزیه* شجاعیه میرزا عبدالله اصفهانی افندی، ج ۱، ص ۴۱۳-۴۸۱.

^{۱۹} برای بحثی عام از کتاب النواقض و برخی نکات با اهمیت آن بنگرید به:

Elke Eberhard, *Osmanische Polemik gegen die safawiden im ۱۶. Jahrhundert nach arabischen*

Handschriften (Klaus Schwarz Verlag, Freiburg im Breisgau, ۱۹۷۰), pp. ۱۸۰-۱۹۰; Rosemary Stanfield-

عنوان منبعی برای مطالعه عصر شاه اسماعیل دوم. پرداختن به موضوع اول از حوصله این نوشتار خارج است تنها اشاره وار باید اشاره کرد که این اثر یکی از ردیه های مورد توجه در این دوره بوده و اندکی بعد از تالیف آن، عبدالرسول برزنجی، تلخیصی از آن که حاوی خرده گیری های میر مخدوم شریفی بر شیعه بود، تالیف کرده که به دلیل اختصار تداول بیشتری نسبت به اصل اثر یافته است.

جنبه دوم تاریخی مورد اهمیت کتاب النواقض از حیث منبعی تاریخی برای مطالعه تاریخ تحولات دینی دوره صفویه به نحو عام و تحولات دوره شاه اسماعیل دوم به نحو خاص است. آنچه که بر اهمیت گزارش های میر مخدوم شریفی می افزاید، حضور وی در بطن این تحولات است. کتاب النواقض لبنیان الروافض بنا بر تصریح میر مخدوم شریفی در ۹۸۷ تالیف شده (برگ ۱۰ الف) و به سلطان مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۳ ق/ ۱۵۷۴-۱۵۹۳ م) تقدیم شده است.^{۲۰}

میر مخدوم در اشاره ای کوتاه به رواج تشیع در ایران اشاره کرده (ان كثيرا من أهل العجم بل من سائر البلاد قد ضلوا ضلالا بعيدا و انحرفوا عن قبلة الاستقامة ... برگ ۳ الف)^{۲۱} و می نویسد زمانی که در ایران ساکن بوده به فکر نگارش رساله ای در تبیین عقاید اهل سنت و جماعت و نادرستی عقاید شیعیان افتاده بود و بخشی از این رساله را که به احتمال قوی در اواخر دوره شاه طهماسب (متوفی ۹۸۴) در صورت صحت گفته شریفی، تالیف کرده است. اصرار مادر میر مخدوم برای انجام سفر حج مانع از اتمام کتاب شده و او تنها بعد از فرار به دیار عثمانی خواسته خود را با نگارش النواقض عملی کرده است. میر مخدوم در این بخش اطلاعات جالبی از شرح حال خود در هنگام رسیدن به عثمانی ارائه کرده است.

Johnson, *Mirza Makhdum Sharifi: A ۱۰th century Sunni Sadr at the Safavid Court*, Ph. Diss, New York University ۱۹۹۳, U. M. I, Ann Arbor, MI ۴۸۱۰۶, pp.۴۵-۵۷.

یک نکته جالب توجه دیگر از کتاب النواقض که نشان از آشنایی میر مخدوم شریفی با دانش نجوم دارد، پیش گویی وی درباره سقوط صفویه است (بشاره قد اطلعت بتوفیق الله علی امارتین لزوال الرض و البدعه ... النواقض، برگ ۱۳۱ ب-۱۳۵ ب) پیش گویی میر مخدوم آن بوده که دولت صفویه در ۹۸۹ (النواقض، برگ ۱۳۲ ب) سقوط خواهد کرد. در ضمن همین بحث، میر مخدوم به مجموعه ای در اعتقادات به خط شیخ صفی الدین اردبیلی اشاره کرده (النواقض، برگ ۱۳۳ الف) که در بیان اعتقادات اهل سنت و جماعت است در هیچ جای رساله میر مخدوم، سخنی درباره عدم سیادت صفویان به میان نیامده است.

^{۲۰} میر مخدوم (النواقض، برگ ۲ الف) این گونه از سلطان مراد عثمانی یاد کرده است: «إمام الاسلام و أمير المؤمنين و هو السلطان بن السلطان بن السلطان ابوالظفر السلطان مراد خان خلد الله عمره و دولته بالعیش الجمیل ثم بعد العمر الطویل یصبحه ثوابا عظیما و اجرا جزیلا.

تا نور آفتاب دهد روشنی بروز رخشید باد کوکب سلطان مراد خان

تا شب قمرین تیرگی و ظلمتست باد خصمش سیاه بخت و سیه روز بی نشان

برای شرح حال سلطان مراد سوم بنگرید به: نجم الدین محمد بن محمد الغزی، لطف السمر و قطف الثمر، ج ۲، ص ۶۴۸-۶۵۱؛

Stanford J. Shaw, *History of the Ottoman Emoire and Modern Turkey, Volume I: Empire of the Gazis: The Rise and Decline of the Ottoman Empire, ۱۲۸۰-۱۸۰۸* (London, Cambridge University Press, ۱۹۸۵), pp. ۱۷۹-۱۸۴; *EI* ۲, "Murad III", by. A. H. De Groot, VII: ۵۹۵-۵۹۷.

-

^{۲۱} برای گزارشی از اهل سنت در دوره صفویه در ایران، خاصه دوره شاه طهماسب اول بنگرید به:

Rosemary Stanfield-Johnson, *Sunni Survival in Safavid Iran: Anti-Sunni Activities during the Reign of Tahmasp I*, *Iranian Studies* ۲۷ (۱۹۹۴), pp. ۱۲۳-۳۳.

«... و لما رأيت الا على هذا عزمتم على تاليف رسالة مشتملة على ما تميل الطابع المستقيمة الى مذهب السنة و الجماعة و تنفرها عن طريق الرفض و البدعة و النهاية فاذكر فيها ما ينفعني يوم لا ينفع مال ولا بنون و اشترى ما يرد على من هؤلاء الظلمة بذخر الآخرة و لست بمغبون، فلم اخف الا فمن بيده كل الأمور فشرعت فيه و كتبت بعضا من السطور و كنت عازما بان لا اصرف اوقاتي الا فيه و اشتغل عما يتنافيه فيفعل الله ما يريد فقد وجد في قلب والدتي عزم شديد الى حج / ٤ب / بيت الله الحرام، فما رضيت الا بان اتنى حجر و اكون معها في الحجر و المقام، فرايت ابتاعها فرضا فسافرت معها و الحمد لله على حصول رضاء بها.

ص: ١١

فلما رجعت و ذهبت اعباء السفر قد خطر بيالى خطر و اخذت بتتيم رسالتي زاد الآخري فما زدت على السطور المسطورة الا سطورا حتى خرج من السجن و جلس على سرير السلطنة من قوى اسلامه و ايمانه و ضعف عقله و جنانه كان في الدين الحق صلبا متعصبا و لكن لم يكن قلبه قويا متصلبا فجعل نفسه و ايانا معرض الآفات، فنزلت به و بنا لهذا انواع البليات اذ كنت مرشدا له

و ينبغي ان لا اشتكى الامه اذ هو من سوء تدبيره و من طرائف جنبه انه من شدة خوفه حسنى بأشد العذاب ليظنوه رافضيا، فلم ينتج جنبه هذا الا فناؤه و ابتلائي و كان ذلك حتما مقضيا و قد بسطت تفصيل الحال في الرسالة التي سميتها باليسر بعد العسر و زيتنها باسم افتخار / ٥الف / ارباب السداد زين العلماء فخر الفضلاء، مرجع الاكابر و الفضلاء و العظماء محيي مراسم القدماء من الفقهاء و الحكماء مولانا سعدى چلبي الشهير بخواجه افندي معلم الحضرة العلية الخاقانية السليمانية العثمانية المرادية خلدت و ابدت مادام القمر مدرک الشمس^{٢٢}

فقدر الله تعالى قتل هذا الذي كان عن التفويض بعيدا، فاخرجني توكلت على الله تعالى من الحبس المسطور بعد ان كنت فيه زمانا مديدا و عذبوني لدين الا سلام و الملة الحنيفة غذابا شديدا فلما فرغت خواص الرفضة و اكثر عوامهم من التقيد بيوم مات مليل ايامهم طلبوني و لحوا في طلبي حتى وجدوني فهموا بقتلي و قد منعهم خيره مطاعة من ذلك فلم يجدوا من طاعتها بلا فاخروا قتلي و جددوا على حبسي اشد من الاول موكلين على طائفة غلظية.

و قوما لدوا و نهبوا كل كتبي الموروثة من سيد المحققين جدى السيد شريف الجرجاني و سائر املاكي و اموالي فلم يبقوا الى منها صاعا و لا مدا و بعد اللتيا و التي انجاني الله تعالى منها ببركة ارواح الخلفاء الراشدين و الصحابة المرضيين بحيث تحيرت افهام العقلاء و عقول الناظرين، فهربت من بلادهم في البرودة الشديدة مع حمى الربيع المديدة كما ستعرف تفضيله في الكشف فما شعرت الا بان دخلت شهرزول و هي / ٥ب / ابتداء الممالك الاسلامية العثمانية من جهة الشرق و كانت هذه النجاة من خوارق العادة العظيمة فهي من جلمة كرامات الخ لفاء

^{٢٢} سعد الدين افندي از عالمان پر نفوذ در دربار سلطان مراد سوم بوده است. افندي نیز از عالمان سنی ایرانی مهاجر به عثمانی بوده است. حسن بن محمد بورینی (تراجم الاعیان، ج ٢، ص ٤٩-٥٠) اشاره کرده که سعد الدين افندي، معلم مراد بوده است. پدر سعد الدين افندي، حسن جان تبریزی از عالمان ایرانی سنی بوده که بعد از فتح تبریز توسط سلطان سلیم اول، به همراه او به قسطنطنیه سفر کرده است. فرزند سعد الدين افندي، اسعد افندي به نوشته بورینی (تراجم الاعیان، ج ٢، ص ٥٠) در تاریخ ١٠٠٨ که بورینی شرح حال وی را می نوشته، قاضی قسطنطنیه بوده است. برای شرح حال این خاندان ایرانی مهاجر به عثمانی بنگرید به: بورینی، تراجم الاعیان، ج ٢، ص ٤٩-٥١. بورینی (همان، ج ٢، ص ٥٣) در شرح حال میرمخدوم نیز اشاره کرده که وی بعد از ورود به عثمانی به نزد مفتی سلطان مراد سوم، یعنی سعد الدين افندي فرزند حسن جان تبریزی رفته و همو به حمایت از میرمخدوم پرداخته است.

الراشدين و امراء المؤمنين، فامكنتني في تلك الحظة و اليها ذو الحمشة و الاعتلاء امير الامراء محمود پاشا ابن احمد پاشا حتى انقطعت الحمى و الخط المرض و كاد ان يتبدل بالصحة الكاملة.

و كان قد عرض أيام وصولي إليها إلى باب السعادة هجرتي و مصائبى و مرضى و نوبتى ائبى فاقتضت الرحمة السلطانية و الحمية الخاقانية المسارعة الى تبديل عسرى باليسر و ذلى بالعز و لذلك صدر الامر المطاع بان يرسلنى ذو الحشمة المزبور الى سرير الخلافة السليمانية بالاستعجال فاتبع الامر و اتبعناه و قد سافرت اليوم الثالث من زوال الحمى مشتاقا الى تقبيل العتبة المرادية و اتفق لى بقرب المقصد فى بعض المنازل شرف ملاقة حضرة الوزير الثالث المصطفى الذى اصطفاه خليفة الزمان بفتح الممالك الاسلامية و اعطى بيده ازمة امور البريا ص: ١٢

الزعامية ذى الراى الغالب على الآراء الاثنية منكسر رأيات العساكر الخا بية شكر الله مساعيه و صير اعماله مبرورة و نصره باقبال سلطاننا و جعل عساكره منصوره /٦الف/.

وبالجملة فاوصلنى المذكور باذن الله تعالى قبل تمام شهر، فشرفنى و له الحمد بالوصول الى قبة الاسلام العظمى التى يتفاخر سكانها باهلها بلدة طيبة و رب غفور اقليم وسع و سلطان شكور اذا رايت ثم رايت نعيما و ملكا كبيرا و ما تدرى اى نعيم و اى ملك هى تبارك الخالق و تعالى فنزلنى فى جنة بيته الذى فى سماء الرحمة شمسى و فى فلک الاحسان قمرى البدر المنير لاج الفصاحة و الكمال و الامير الكبير فى ملك الشوكة و الجلال انيس الدولة العثمانية جليس الحضرة الخاقانية الذى ورث سيف الله خالدا اسكنه الله تعالى فى الجنة العليا خالدا احمد پاشا الشهير بشمسى پاشا^{٢٣} لما كان قد وفى الى البلد الطيب المزبور بوسيلة ابنه و قره عينه الغازى المنصور امير الامراء بالطالع المسعود المسمى بصفة فعله المحمود فبعد ان ترفهت فيها على غاية السعة و بتدلت رياضتى بالراحة.

و كان فى العلم الازلى القديم ان يتوارد على عنايات الوهاب الكريم انتهت درجة طالعى الى برج السعادة الاتم فابتدأت بملاقاة / ٦ب/ الاصف الاعظم دستور العالم ينتمى النبى الخاتم محمد پاشا الوزير الاعظم فرايته خيرا كاملا و حبرا عالما ذو سعادة و حشمة انست شوكنته كبار السلاطين السابقه و ذهب بسطوته اجلة الخواقين اللاحقة انما يعرف علو سلطانه من يعرف علو مكانه خلد الله ظلالة بين الانام و تبدت ميامن وزارته لحفظ الاسلام فانه خجلنى بتوفير الحماية و المرحمة و قصر لسان شكرى من شكر نعمة حشره الله تعالى مع أصحاب الميمنه و رأيت سائر الوزراء كسائر الاقطاب الاربعة بهم يقوم الربع المسكون و لم يوجد من يعدلهم فى كثير من القرون و عجزت عن ادراك امثالهم العيون.

ثم زادت سعادتى و علت درجتى بخدمتى حضرة علامة الدوران و فهامة الزمان، زين الاقطار، فخر الاعصار، معلم من اعطى فى الدنيا السلطنة العظمى و فى الآخرة الدرجة العليا و قد اشير الى اسمه الشريف ثم بخدمة

^{٢٣} احمد پاشا مشهور به شمسى احمد پاشا از رجال سياسى مشهور عثمانى است . آنها ادعا داشته اند كه از نسل خالد بن وليد هستند . بعد از قدرت گيرى آل عثمان اين خاندان كه امارت ولايت قسطنطينى را در اختيار داشتند با اين شرط كه امارت آن ولايت در اختيار آنها باشد، ب ه خدمت عثمانى درآمدند. احمد پاشا نیز تمام عمر خود را به خدمت سلاطين عثمانى صرف نموده و در دوران سلطنت سليمان قانونى (متوفى ٩٧٤ق) امارت دمشق را برعهده گرفت. بعد از مدتی طولانى از امارت دمشق عزل شد و به امارت سيواس منصوب شد. بعد ها نیز به مصاحبت سلطان سليم سوم و سلطان مراد سوم درآمد و در روزگار همو در قسطنطنيه درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد . براى شرح حال وى بنگريد به: حسن بن محمد بورينى، تراجم الاعيان، ج ١، ص ١٨٨-١٩٠.

حضرة من خصه الله تعالى بالطبع الوقاد و الفهم التقاد، مفتى الثقلين و ثالث الامامين، المفتى الاعظم، مولانا الشهر بقاضى زاده، زاده^{٢٤} الله العلم و السعادة، فانما وجدته كما ذكرته، فتوجهت الى الحضرة العلية المطاعفة ص: ١٣

العلامية الفهامية مولانا /الف/ محمد الشهير بحبوى زاده، القاضى بمعسكر روم ايلي، فضيفنى و قد كان فى مجلس ضيافته و افادته جمع من خلص اعظم العلماء و كيف لا يكون كذلك و بابه مرجع كافة الفضلاء و قد وقعت مسئلة فى البين ذكرتها فى الانموذج الذى الفتة فى اسبوع بقبة الاسلام المزبوره و قد افاد المولى المشار إلى اسمه الشريف افادات تضاهى تحقيقات الحكماء المتألهين و الفقهاء المتشرعين ثم الى الحضرة العلية العلامية المطاعية مولانا محمد المشتهر ببستان زاده افندى القاضى بمعسكر آناطولى^{٢٥} و لما كان اشتغاله فى امر القضاء كثيرا ما اتفق لى شرف المباحثه بحضرتة ولكن صحبته المفيدة دلت على علو شأنه و سمو مكانه و قد سمعت أيضا من اتق به على علو شأنه فى المطالب اليقينية و سمو مكانه فى المعارف الدينية.

ثم اتفق لى عز ملاقة الحضرات العليات الساميات الذين رزقهم الله تعالى علما نافعا و نورا ساطعا و فضلا كاملا و حلما شاملا و خلقا كريما و شانا عظيما و هم القضاء المتقاعدون عن قضاء العسكر المظفر المنصور و سائر الموالى العظام /ب/ الفقهاء العلماء الجور و لا سيما من يتولى اليوم امر نقابة الاشراف الفاطميين و السادات العلويين بعد القضاء بمعسكر آناطولى لازال مؤيدا من باطن جديده النبى و الولى صلى الله على محمد النبى الامى و على سائر آله و أصحابه ذوى القدر العلى و البرهان الجلى، و ان اردت اليوم تفصيل العلماء الذين استظلوا اليوم بظل ظل الله فى الارضين قطب العالم و امام الدين الذى لم تأت بمثله ام الدنيا فى الشوكة و العدالة و التقوى.

و قد اشرت الى القابه السمية فعليك بقواعدنا المرادية المؤلفة فى الاصول و الفقه و طبقات العلماء و تواريخ الفقهاء و ان كانت مدائحهم اكثر من ان تحويها هذه الصحائف و هم اجل من ان يكونوا ممدوحى مثلى و انى ذرة حقيرة و هم الشموس الناظرة و لعمري لا يزداد بمدح القطرة الصغيرة اقدار البحار الزاخرة فرأيت منهم ما يليق بشأنهم من المروءة و المرحمة و الانصاف و ترك الحسد و الحقد و الاعتساف و من جادل الحق و كابرنا بالباطل لم يكن من الذين فيها طائل بل انما هو معروف بالجهل و العناد و الخروج عن دائرة العقل و السداد و لم يكن هذا اول قاروة كسرت فى الاسلام بل كان ذلك فى كل زمان طورا خسة الانام لكل فاضل جاهل /الف/ و لكل ذكى بليد ولكل فرعون موسى و لكل حسين يزيد.

^{٢٤} خاندان قاضى زاده نقش مهمى در ساختار دينى دولت عثمانى داشته اند . فرد مورد اشاره ميرمخدوم، احمد بن محمد قاضى زاده است كه نخست قضاء حلب را برعهده داشت و سرانجام بعد از حامد افندى، مقى استانبول شد. وى در پنجم ربيع الاول ٩٨٨ درگذشت. براى شرح حال وى بنگريد به: نجم الدين الغزى، الكواكب السائره بأعيان المئه العاشره، حققه و ضبط نصه جبرائيل سليمان جبور (دار الافاق الجديدة، بيروت ١٩٧٩)، ج ٣، ص ١٠٩. براى بحثى عام از اهميت خاندان قاضى زاده بنگريد به:

M. C. Zilfi, *The Kadizadelis: discordant revivalism in seventeenth-century Istanbul*, *Journal of Near Eastern Studies*, ٤٥, ١٩٨٦ pp.٢٥١-٢٦٩; Semiramis †avuçoÉlu, *The Kadizadeli Movement: An Attempt of jariat-minded Reform in the Ottoman Empire*, PhD dissertation, Princeton University, ١٩٩٠.

^{٢٥} محمد بن بستان زاده، از عالمان مشهور عثمانى است. پدرش مصطفى بن بستان قاضى شام بود و سرانجام به مقام قضاء مصر رسيد فرزند وى كه مير مخدوم از او ياد کرده نیز از جمله عالمان مشهور عثمانى بوده است. وى در ١٠٠٦ درگذشت. براى شرح حال وى بنگريد به: نجم الدين محمد بن محمد الغزى، لطف السمر و قطف التمر، حققه محمود الشيخ (دمشق، بى تا)، ج ١، ص ١٠٢-١٠٦. براى شرح حال برادر محمد، يعنى مصطفى بن بستان بنگريد به: غزى، همان، ج ٢، ص ٦٥٩-٦٦٠.

فستلت خاطرى بان عداوة الخبيث للمرء علامة طيب ذاته و بغض الخسيس للشخص امارة علو صفاته الجهلة اعداء العلماء مثل شريف و الفسقة اصدقاء الصلحاء كلام لطيف و بالجملة لو صار كل شعر بى لسانا و حمدت الله بكل لسان لما اديت بعد شكر هذه النعمة التي من بها على الكريم المنان و هى الخلاص عن محن تلك الظلمة الكفرة و الاختصاص بمراحم هولاء الكرام البررة فرأيت بعد الشدائد و الاعسار انواع اليسر و الايسار و وقعت فى جنه عالية عقيب انصارت عظامى باليه و ارتقيت على اعلى مدارج الواصلين من ادنى دكات الغافلين و اجل النعم و اكصلها و اعظمها و اتمها مطالعة الجمال الذى يخبر عن الجمال الازلى و برهانه فى عالم الحقيقة و العرفان جلى.

و كانت هذه غاية مرادى و عليها يوم القيامة اعتمادى و استنأى و هل هذا الا بميامن مراحم من اوقرت له معظمات العناية الابدية و مهدت له وسائل الفيوض السرمديه آصف الاعظم الذى مر اسمه الشريفه فى آخر

ص: ١٤

الخطبة خلد الله تعالى ظلالة الى يوم القرار و رزقه اكمل السعادات و اتم الاعمار ثم يكون يوم الميعاد مع النبيين و الصالحين و الابرار جزاء ٨/ب/ لما انساني تلك الشدائد بكثير المراحم و لم يدع ان يشمت بى ارفاض الاعاجم بالغ فى توقيرى و تعظيمى و جد فى اعزازى و تكريمى، عرض اولاً على خدام الحضرة الخاقانية فرارى من اعداء الدين و قرارى فى ظل شوكة امير المؤمنين، فما مكثت حتى صدر الامر المطاع المبتع فى الاقطاع بان اتوجه الى باب المراد و مطاف اهل السداد بقبة الاسلام القسطنطينية، فاستعجلت لتحصيل تلك الدولة البهية و المرتبة العلية و ما مضت على وصولى اليها ايام الا و قد عرض لى فى كل يوم ستين درهما عثمانيا على شرط المدرسة الشريفة السليمانية فتصدق على بها من اوراق المرحوم سنان افندى القاضى بمعسكر آناطولى و كان هذا تعظيماً عظيماً ثم جعله درجة فاخرجنى منها الى فتوى كل دياربكر و قضاء آمد و تدريس المدرسة الخسروية بها و قد زاد على ذلك بما لا يعد ولا يحصى منها و لتنشيط خاطرى يوعدى احسانات اعلى منها و اجل.

و انما فعل هذه خالصة لوجه الله سبحانه و تعالى مستشفعا عن جدى المصطفى صلى الله عليه و سلم و على آله و أصحابه أصحاب العز و العلى عالما بقوله عز و على: ﴿ قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾ [الشورى: ٢٣] / ٩الف /، فاسئل الله تعالى بعد سؤالى الى خلود الدولة القاهرة الباقية المرادية و ابود السلطنة السل يمانية الكريمة الجوادية ان يجزيه عنا احسن الجزاء و يوصله الى غاية ما يتمناه فى الدين و الدنيا و يدميه وزيراً اعظماً و نائباً اكرماً ما دامت الخلافة تكون مفوضة الى سلطاننا الاعظم خليفة الرسول الاكرم يعنى تدوم دولته و شوكته دوام العالم و يتصل بالدوامين بقاء من فاق اهل عصره بالعلم و الحلم و الكرم استادفخر خواقين بنى آدم وارث امداداتهم فى المعنى من صاحب القبل الا قوم منعما ظاهراً و باطننا بانواع النعم.

و قد اشير مرتين اليه فى المقدم ثم لما جلست على مسند الراحة و كسرت لى وسائل الاستراحة عزمت ان ارجع الى ما كنت بصده من هدم بنیان الرفض و العناد و تعمير قصور السنة و السداد ولكنى رايت انى لو اشتغلت بهذه حق الاشتغال لبقيت امور القضاء و الفتوى مع الاختلال و يصير ذلك سبباً لسخط الله و رسوله و اولى الامر منا و كان فى تركها بالمره أيضاً اغراء للرفضه بالخيلات التى تزيد ضلالتهم و تضاعف غوايتهم و اجتهد ان اكتب موجزاً مفيداً و مختصراً سديداً نافعا فى هذا ٩/ب/ المجال عازماً بان اتم المقصود المعهود بعد كمال افراغ البال بمشيئة الا له المتعالى سائلاً من الله تعالى ان يوصل ثوابه الى من حباه الله تعالى بالامامة العظمى و الى من خصه الله تعالى بالوزارة العجمين و سميته بالنواقض لبنیان الروافض لان كل فصل منه ناقض لظهور الروافض « (براى

اطلاع بیشتر از فعالیت های میرمخدوم بعد از ورود به عثمانی همچین بنگرید به : النواض، برگ ۱۱۴ الف ۱۱۵ ب).

آگاهی هایی میرزا مخدوم از مباحث دینی میان عالمان صفوی

ظهور صفوی و میدان یافتن بیشتر فقیهان شیعه، زمینه را برای برخی از فقیهان شیعه فراهم کرد تا از مفهومی موسع تر از اختیارات فقیه سخن بگویند. محقق کرکی که خود از پیشگامان مهاجران عاملی به ایران بود، همکاری نزدیکی با صفویه داشت و در اثر فقهی مهم خود، جامع المقاصد (ج ۲، ص ۳۷۴-۳۷۵) به طرح اندیشه وسیعتری از اختیارات فقیه دست یازید. جان کلام استدلال کرکی آن است که بر اساس مبانی کلامی ص: ۱۵

شیعه در غیر مشروع دانستن حکومت های عصر غیبت کبری، تنها حکومتی می تواند بهره ای از درجه ای مشروعیت داشته باشد که از طریق فقهاء تایید شود.^{۲۶} هر چند بحث کرکی به این صراحت نیست اما بحث از اختیارات فقهاء و مسئله نیابت آنها بعدها از مسائل مورد بحث جدی میان عالمان اخباری و اصولی شد (استانفلید، ۱۹۹۳، ص ۱۱۹-۱۳۸ به تفصیل از مسئله اجتهاد و نیابت فقهاء بحث کرده است). میرمخدوم در اشاره به این مسئله می نویسد:

«و من هفواتهم المخبئة قولهم بتعطيل الأحكام الإلهية قالوا انما الحكم للإمام او نائبه و النائب عندهم قسمان، النائب الخاص و یریدون به من و لاه الامام حال حضوره باقلیم او بلد معین و النائب العام و هو الذی بلغ درجة الأجتهد و الإمام غائب و لم يوجد ... أعلم منه فهو قائم مقام الامام فی کل شیء و لیس لاحد غیر المجتهد المزبور ان یحکم او یفتی بنفیرا و قمطیر لصغیر او کبیر فی زمان الغیبة و لا قول للمیت عندهم باتفاقهم و ادعی ابن عبدالعال فیة الشهرة التي قلنا انها فی الحجیة کالأجماع لدیهم و زین الدین العاملی^{۲۷} فیة الأجماع و الأجماع

^{۲۶} میرمخدوم از دو مسئله ترک نماز جمعه (۱۰۶ الف-۱۰۹ الف) و تغییر قبله (۱۰۸ الف-۱۱۱ ب) به تفصیل بحث کرده است. زین الدین بن علی مشهور به شهید ثانی (متوفی ۹۶۵) و حسین بن عبدالصمد حارثی (متوفی ۹۸۴) از دیدگاه کرکی در این مسائل انتقاد کرده اند. شهید ثانی (متوفی ۹۶۵) در ضمن شرح حال خود نگاشت خویش بدون اشاره به نام کرکی از تغییر قبله توسط او انتقاد کرده و نماز را به جهتی که خود درست می دانسته به جا آورده است (بنگرید به: علی بن محمد العاملی، الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور، ج ۲، ص ۱۸۰-۱۸۱). حسین بن عبدالصمد حارثی نیز در رساله ای به نام تحفه أهل ایمان فی قبله عراق العجم و الخراسان از نظر کرکی انتقاد کرده است (برای گزارشی از این رساله بنگرید به: حر عاملی، امل الامل، ج ۱، ص ۷۵؛ افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۱). برای تفصیل بحث بنگرید به: رسول جعفریان، دوازده رساله فقهی درباره نماز جمعه از روزگار صفوی (انتشارات اصراریان، قم ۱۳۸۱/۱۴۲۳)، ص ۵۹-۶۶، ۷۰-۷۱، ۷۲، ۱۰۳-۱۸۱. حسین بن عبدالصمد در رساله العقد الحسینی به تفصیل از این مسائل سخن گفته و در رساله ای جداگانه به مسئله تغییر قبله پرداخته است. رساله العقد الحسینی به کوشش سید محمد حسین روحانی رود سری در میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان (قم ۱۳۷۸/۱۴۱۹)، ج ۱۰، ص ۱۹۶-۲۲۲ منتشر کرده است. همچین بنگرید به: ابی صعب، ۲۰۰۴، ص ۲۰-۲۲، ۳۷-۳۹ برای بحث از این مسائل بنگرید به: شوشتری، مصائب النواصب، ج ۲، ص ۱۸۹-۲۰۹.

^{۲۷} زین الدین بن علی عاملی مشهور به شهید ثانی (شهادت ۹۶۵) فقیه و عالم نامور عصر صفویه که آثار متعددی در فقه و حدیث تالیف کرده که از همان زمان نگارش در حوزه های علمیه تداول یافته است. مشهورترین اثر فقهی او اللعة الدمشقیة است که به عنوان متن درسی در حوزه های علمیه تداول است. مفصلترین شرح حال شهید ثانی را بهاء الدین محمد بن علی عودی جزینی در اثری به نام بغیة المرید من الکشف عن احوال الشیخ زین الدین الشهید تالیف کرده است. متن این کتاب باقی نمانده و تنها بخش هایی از آن را نواده شهید ثانی، علی بن محمد عاملی (متوفی ۱۱۰۳ ق/۱۶۹۱-۱۹۶۲) در ضمن کتاب الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور (ج ۲، ص ۱۵۰-۱۹۸) نقل کرده است. افندی (ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۷۲-۳۷۴) نیز شرح حال شهید ثانی را به کتاب بغیة المرید به نقل از الدر المنثور نقل کرده است. برای گزارش

المنقول بخبر الواحد في كتبهم الاصولية معدود من الحجج الشرعية صرح ابن المطهر في نهايه و غيره في غيرها بذلك، فاستمع الى من ينجز هذه.

فقد اشترطوا لتحقيق الأجتهد والعلم بالرواق كلهم للتفرقة بين صحيح الحديث و ضعيفة المتوقف عليه ظهور الأحكام الشرعية و ليس في كتب رجالهم الموجودة الا حال بعض منهم و كيف اندرج الكل و ان كانوا اقل القليل في الموجز المزبور؟ فيقولون هذا يتوقف على حضور كبير العلامة اي ابن المطهر و هو معدوم كما عرفت في الفصل السابق، فامتنع المجتهد المستجمع لجميع الشروط /٩٢الف/ و الأصاوف و الأمام مختف خلف جبل قاف، انما انتج ذلك تعطل الشريعة و اختلال الملة لدى من عنده الأنصاف.

فلما اوقعتهم بهذا الايراد أيضا في الخصوصية يرجعون الى قواعدهم هم المقروءة و هي العناد و الجدل او علام التدبر فيما يقولون فيقال في جواب ذلك لا يلزم الاطلاع على تمام الصحيح و الضعيف من الأصول الاربعة بل كان امر وجدنا فيه حديثا صحيحا عملنا به و ما لم نجد فيه علمنا بالأصل، فخاطب بعض كبرائهم الذي كان بيني و بينه محبة و صداقة دنيوية، فقلت: له و اذا قد سهل الاجتهاد مع انه هي خلاف المشهور اذ قد صرح علماء كم بلج الأجتهد يحصل بتحصيل قدر يعيد به من علم الصرف و النحو و اللغة و الكلام و المنطق و اصول الفقه و الحديث و الرجال و التفسير و الحديث و لا يلزم في حصول القدر المعته به معرفة مطولا في كتبها بل يكتفى في الصرف و النحو بمعرفة المختصرات كالشافية و الكافية و في اللغة لا يلزم قراءة كتاب و يكفي حضور قاموس او صحاح مصحح و هكذا في التفسير و الحديث يكتفى بوجود كنز العرفان الذي هو خزانة الجهالة و الطغيان و احد من اصولهم الاربعة التي لا اصل لها و في الكلام لما يلزم معرفة مراتب ابحات المتكلمين انما اللازم العلم بدليل اقناعى لكل ما يجب اعتقاده مثل ذلك في اصول الفقه و الحديث لانهما ليسا اهمين من اصل العقيدة، فما الوجب في تفسيركم وجود المجتهد و تعطيلكم الاحكام الالهية كالباطنية؟ فقال المخاطب /٩٢ب/ : و من شروط قبول قول المجتهد العدالة و هي منفية.

فقلت: له لا يخفى على كل غبي و ذكي ان زماننا هذا انسب الازمنة لكم و طهماسب الذي هو ثاني سلاطين الروافض ها هو بينكم لا راينا و لا سمعنا سلطانا مهتما برواج مذهبه مثله و قد مضت اكثر من دورى زحل و مذهبكم هذا مروج و قدر في تلك السنين ان يكون لنا شدة و لكم فرج و لنا غم و لكم فرج و مع ذلك لا يوجد عادل بين كبار علماءكم، فكيف يكون حال عوامكم و هلا يكفي هذا الفساد مذهبكم و دنو مقامكم؟

تفصيلي از حيات شهيد ثانی و تاثير او بر فقه شيعه بنگريد به : محمد بن حسن الحر العاملي، أ مل الامل، ج ١، ص ٨٥-٩١؛ افندی، رياض العلماء، ج ٢، ص ٣٦٥-٣٨٦؛ جعفر المهاجر، ستة فقهاء ابطال، ص ١٣١-١٨٦؛

Devin J. Stewart, *Islamic Legal Orthodoxy: Twelver Shiite Response to the Sunni Legal System* (The University of Utah Press, salt Lake City, ١٩٩٨), pp.٨٦-٩٢; idem, Husayn b. Abd al-samad al-Amilis Treaties for Sultan Suleiman and Shii Shafii Legal Tradition, *Islamic Law and Society* ٤ (١٩٩٧), pp.١٥٦-٩٩; idem, The Genesis of the Akhbari Revival, in: *Safavid Iran and Her Neighbors*, ed., Michel Mazzaoui (Salt Lake City: University of Utah Press, ٢٠٠٣), pp.١٦٩-١٩٣; Marco Salati, Ricerche sullo sciismo nell'impero ottomano: il viaggio di Zayn al-Dîn al-Shahîd al-Thânî a Istanbul al tempo di Solimano il Magnifico (٩٥٢/١٥٤٥)", *Oriente Moderno*, n.s., anno IX (LXX), ١-٣, ١٩٩٠, pp. ٢٩-٤٠.

قال: كان قبل ذلك ابن عبدالعال. قلت: ويشهد اجلتكم بانه فاجر ضال و نقلت عنه ما مر سابقا فى خلال المقال و غير ذلك مما سيجىء حتى انى تهجمت عليه من شدة المصاحبة التى كانت بينى و بينه فقلت: انشددك بالله انك ما سمعت انه .يتم ثلاثه اشهر فى الصيف و صلى مع كثرة الماء الحار و البارد فى تبريز، فلما سئل عن ذلك قال و من الأعدار ذهاب العرض انى متولع بالمتعة و فى هذا البلد توجد نساء كحور العين و انى اتمتع كل يوم بواحدة و يلزم على كل يوم لا اقل غسل فلو خرجت الى الحمام ينافى عرضى. فقيل له: لو عمرت حماما فى بيتك و انت ذا ثروة عظيمة؟ قال: لا يلزمنى ذلك و لا يعارضنى و لا يعترض على مثلى الا الناصبى او السنى فلعلك احدنهما، فاسكت السائل تخويفا و غير ذلك مما لا يحصى بل هذا احسن اعماله و اطيب افعاله سلمنا عدالته.

ص: ١٧

ولكن ... فى فساد مذهب ان لا يوجد فى علمائه بعض الاحيان غير واحد من العدول و قد مضى /٩٣الف/ قرن من فوته و لم يوجد عدل بين علماءكم المرفهين المعززين باقراركم و أيضا اجمع علماءكم على ان الطلاق و الخلع انما يصحان بحضور عادلين و لا يمضى الا و يقع فيه اكثر من الف طلاق و يزوج بالف مطلقة فى بلادكم و يتزوج باكثر المطلقات علماءكم و زهادكم فيحصل من الاولاد ما شاء الله تعالى، فكيف احكام هذه؟ ثم قلت له: و انى لا ابالى من ان لا يوجد بينكم صالح بن احسبك و اصدقك فى قولك الدال على ان عوا مكم و خواصكم باجمعهم فجرة بل اقول ذاك مما لا مخالفة بيننا و بينكم فيه انما عندنا فهو غنى عن البيان و انما عندكم فلان الاجتهاد بزعمكم واجب اما علينا و اما كفاية و على الثانى ما لم يوجد مجتهد مطاع يجب على كل احد استغراق اوقاته فى التحصيل الا اقل الزمان لا بد من صرفه فيما تقوم حياة البشر و هل ترى احدا منكم يصرف اقل الزمان فيما يجب صرف اكثر الزمان فيه كلا انكم مشغولون بتحصيل مشتبهات النفس الأمانة.

و لذلك ما منكم الا و هو مصدر اقسام الأضرار و الشرارة و لعمرى ان هذا الاصدق يعلم بالعيان و ليس فيها اثر من الفرية و البرهان ان تدبر فطن فيهم بقطع بانهم عشاق الهوى و طلاب الدنيا علومهم جهول و دياتهم غلول و فاء و هم جفاء و خلوصهم رياء انما يكون صرف عنان عزيمتهم نحو الغيبة و النميمة ليس كلامهم الا الالفاظ الركيكة الذميمة، منطقتهم لا ينتج الا الفحش و البذاءة و بيانهم ان ما يتعلق بمعانى السفه و الدناءة لا يعلمون /٩٣ب/ الا تفسير الهذيان و يزولون عن الحق حثيها و ليس حديثهم سوى الفرية و البهتان بل كاد ان لا يفقهون حديثا مجمل الامر ان هؤلاء المعروفين فى بحر الضلالة المعروفين باقبح الجهالة مضطرون الى ارتكاب السا ... فلما اوردت عليهم بان طول غيبة الامام الذى هو جزء ايمانكم انما يستلزم تعطل الأحكام و هل يجوز ان يكون احكام دين معطلة فى بعض من الازمان فضلا عن خير الأديان؟ يقولون ان المجتهد ... و يقوم مقامه فى الأحكام و الحدود و العبادات فلا تتعطل و هى لا بد لبعض اذكيائهم الذين لم يكشف غطاءهم كلية ان يقولوا لا يخلو زمان من مجتهد فهى تجرى كل من حصل شطرا قليلا من العلم و يوجد امثاله فى كل مدرسة و له شوكة دنيوية ليتقن رضه و جلافة طبعه على دعوى النيابة العامة المذكورة، فلما رأى المانعون للتعطل بالغيبة ان تسهيلهم الأجتهد و انجز لى ذلك و هذا عار عظيم او حسدوا عليه رجعوا منه الى التفسير فيبلغونه الى حد يصير حصوله ابعد من حضور الامام فيسمعون ما يقوله علماء سائر الفرق فى شانهم لذلك من تشبيههم الى الزنادقة الذين لا ملء لا نحلة لهم و أيضا يلزمهم اجتهاد و اكثر علماءهم الذين اتفقوا على اجتهاد هم بل يتفاخرون بهم و أيضا يضطرون فى بعض الأحكام التى لا ينقضى وطرهم من مشتبهاتهم الا بها كما اذا /٩٤الف/ اراد سلطانهم او غيره من أهل حشمتهم ان يدخل بجارية او يركب على فرس او يصرف ما لا هى حق الأمام و تجبيلها و التصرف فى

مال الأمام و تضييعه الانائية كما ستعرفه ثم لا بد حينئذ من عودهم عن التعسير الى التيسير و لعمري تختلف كلمتهم فيه باقسام مختلفة في اقل الزمان و اذا كان هذا حال اصلهم الاعظم الذى يبتنى اغلب فروعهم عليه فقس عليه غيره.

وانى قد رأيت كثيرا من جهالهم الذين لا يعتقدون فيهم ان يعرفوا تمام مخصر من اى علم كان واقسم بالله انهم لم يحصلوا بعد مناسبة صحيحة الى علم غير فروع الفقه بل إليه أيضا و هم يدعون الأجتهد و نيابة الا و يضل كل منهم من عداه من الخلاق اما تضليله غير الاثنى عشرى معلم و اما تضليله اياهم فلعدم اذعانهم بنيابته و اجتهاده و هو من اجل الفرائض و اصلها الذى لا يتم الا بها و لذلك يفسق الكل بفساد عباداتهم و اعمالهم فيحصر هذه الجاهل الزنديق الهداية فى نفسه الخبيثة و الضلالة فى سائر عباد الله تالى مه انه كالانعام بل اضل سبيلا.

ص: ١٨

و اجهالهم اليوم حسين العالمى المعروف بينهم بشيخ حسين مجتهد^{٢٨} و هو سبط الضال ابن عبدالعال و هذا هو الذى اجمع علماءهم بانهم اقبح المعيوبين صورة و معنى و علما و عملا و ان اعظم الكبائر صغيرة ذنوبه و اشد القبائح اهن عيوبه و ليس له تاليف الا رسالة فى تكفير غير الاثنى عشرى من الفرق /٩٤ب/ الاسلامية و بهذا التعصب مالت قلوب قزلباش إليه فهو الى الآن مجتهد مطاع عندهم و قد تفرقت مع هذا العلم و التقوى اكثر من عشرين الف من فتاوه الباطلة التى لا يفهمها الا هو و تلقوها بالقبول بل سلموا عروضهم و اموالهم الى هذا الفضول المعلول ففعل بها ما فعل و خير الكلام ما قل و دل.

و اما خاله عبدالعال سمي جده الغال فهو و ان ادعى الأجتهد و هو بعد فى المهد و شتان ما بينه و بين الأجتهد الذى هم يعتقدوه ولكنه ذا طبع متصرف و معرفة ببعض مسائل اصوله و فروع و خلق طيب و ملائمة فى امر المذهب حتى انه لو تشبث به من يعلم انه غير الاثنى عشرى لا يقصر فى حمايته و كف الأذى عنه و هل احد اظهر تسننا منى فبعد ان ضقت بالامر ذرعا توسلت باذن الله اليه، فرزقه الله الأيمان الكامل و العمل الصالح لم يقصر فى حمايتي و عرف قدرى.

قرات عليه، فطلبت منه الأجازة دفعا لظن اجلاف الرفضة، فكتب لى و افاد اضعاف ما استفاد و خطبت ابنته فلم يلبث فى اجابة خطبتي من ان الرفضة اطالوا لسانهم عليه و ابرموا فى منعه عنها و جبر الشاه على ان ولانى بقضاء كل ممالك فارس و لم يكن يقدر الشاه ان لا يتبع المجتهد ابن المجتهد الذى كاد ان يعتقد فيه الامامة، فربى تعالى جعل حمايته لى سببا لخلاصى من عضوض الكلاب /٩٥الف/ الكلبة بالكليه.

و قد صار هذه علة لظنى بقربه من الحق على ان الصادر عنه فى اثناء المصاحجات مما يدل على ذلك بل على انه علم فساد مذهب ابيه اكثر من ان يحصى ولكنه عصبية تقليد الأباء يمنعه عن تبريه عنه و لو كان فيه مع تلك الشوكة بينهم اثر من جلافة ابن اخ ته او ابنه الذى هو اشبه الناس بابن عمته او سائر من يدعى الأجتهد فى زمان سلطنة الشاه طهماسب العطشان بدماء اهل السنة و الجماعة لما كان يبقى منا اثر و الله اجل و اكبر و لله الحمد

^{٢٨} براى شرح حال ابن فقيه عاملى مهاجر به ايران و اهميت نقش سياسى وى بنگريد به: افندى، رياض العلماء، ج ٢، ص ٦٢-٧٥؛ اسكندر بيگ تركمان، تاريخ عالم آراى عباسى، ج ١، ص ١٤٥، ٤٥٨؛

علی ما قضی و قدر و لا یعرف حقیقه هؤلاء الا من ابلی بایدهم و عاش مدۀ بینهم فما من اعمالهم الا و فیه خلل بین و عیب جلی و اخصم خصمائهم یوم القیامه ... و مولانا علی /۹۵ب/».

برخورد با صوفیه

گرچه صوفیه، برآمده از جریانی صوفی هستند، اما پس از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل و خاصه بعد از مهاجرت علمای جبل عامل به ایران چون محقق کرکی و سعی در ترویج تشیع فقهی، برخوردهای جدی با تصوف آغاز شد. حافظ حسین کربلایی (متوفی ۹۹۷) در اشاره به فعالیت های شاه اسماعیل اول در برخورد با تصوف می نویسد: «در زمان شاه جم جاه شاه اسماعیل انار الله برهانه همه سلاسل درهم شکست و قبور سلف ایشان را کردند تا به خلف خود چه رسد». اما پیشتاز نگارش اثری در رد بر تصوف، محقق کرکی است که رساله ای به نام المطاعن المجرمیه فی رد الصوفیه تالیف کرده است. متن کتاب کرکی باقی نمانده و تنها ص: ۱۹

دانسته های ما از متن و محتوی این کتاب، نقل قولهایی است که شاگرد کرکی، محمد بن اسحاق ابهری در کتاب انیس المؤمنین آورده، هر چند همانگونه که رسول جعفریان اشاره کرده است، این نقل قولها درباره ابومسلم است و ارتباطی با تصوف به معنی خاص ندارد.^{۲۹} میرمخدوم شریفی نیز در اشاره به برخورد صوفیه با تصوف چنین می نویسد:

«و من هفواتهم المخبثه انکارهم الصوفیه ح تی ان شیخهم المقتول قال فی دروسه و تحرم تصفیه الباطن فویل لمن سعی بینهم فی تصفیه باطنه و ارتاض او ذکر اسم الاربعین فیجتمع علی قتله اکثر من اربع مائه و من ظنوه مراقبا یقولون انه ... یوجبون قتله و من طالع کتب الصوفیه فهو رد عندهم من العامل بالانجیل و التورات و لذلك لا تری بینهم الا من قسی قلبه بحیث لو صقلت مرآت ضمیره بصیقل النور الف سنه لما زال عنه الصدی قد دشعبه ابره و ان انکرت ذلک فاذا ذکر اسم رافضی یظن فیه صفاء و کرامه و من ظن فیه صفاء و اشتهرت منه کرامه فهو من أهل السنه باتفاقهم معنا فی ذلک بل هو داخل فی سلسله لعنهم التی شملت کل بر تقی و اما مر فضل الله الاسترآبادی^{۳۰} اول دلیل علی عدم امکان ان یصفو ضمیر رافضی او یصدر منه خارق عاده لانه جاور النجف الاشرف مدۀ عشرين سنه و هم مجمعین /۹۶ب/ علی انه اتقی الرفضه و ازهدهم و عبدهم و اعلمهم و مع ذلک و قله میله الی السب و الطعن لم یحصل منه فی تلک المدۀ ما یدل علی انه من زمرة المسلمین فی الصفا فضلا عن الاولیاء و امثاله کثیرون فاذا کان هذا حالهم فکیف یکون حال غیرهم و قد یفتح لمن تتبع السلف الصالح و لم یفارق الجماعه فی الأربعین الأولى و لا یفتح لمن اتبع الهوی و قارن البدعه فی أربعین سنه و لا فی اربع مائه

^{۲۹} رویارویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی، ج ۲، ص ۵۲۰-۵۲۱. برای بحث های دیگر از مناظرات میان فقهاء و صوفیه در عصر صفویه بنگرید به: جعفریان، همان، ج ۲، ص ۵۱۵-۶۵۸؛ کیومرث قرقلو، برداشت های صوفیان از قدرت فقهاء در ایران اواخر سده ۱۷/۱۱: تصویر ملا محمد طاهر قمی در دو رساله جدلی صوفیانه، فصلنامه مطالعات تاریخی، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره های پنجم و ششم (پاییز و زمستان ۱۳۸۳)، ص ۱۰۳-۱۵۳.

^{۳۰} میرزا عبدالله افندی (ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۶۱) از این شخص نام برده و به طعن و خرده گیری میرمخدوم از وی اشاره کرده است افندی همچنین اشاره کرده که نام کامل وی سید امیر فضل الله استرآبادی که شرح حال وی را در صفحه بعد (ص ۳۶۲) آورده است. افندی (ج ۴، ص ۳۶۳) در ادامه از شخصی به نام امیر فضل الله بن محمد کیا حسینی استرآبادی را نیز نام برده و این دو را یکی دانسته است. افندی (ج ۴، ص ۳۷۹-۳۸۰) که نسخه ای از نواقض را در اختیار داشته در شرح حال ابولؤلؤ مشهور به بابا شجاع الدین مطالبی را از نواقض (برگهای ۱۲۸الف-۱۲۹ب) نقل کرده است. همچنین بنگرید به: قاضی نورالله شوشتری، مصائب النواصب، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۴۴.

حکمی انه اشتکی مرید لدی مرشده من عدم الانفتاح مع توفر الارتياض . فقال لعل فی قلبک شیء ممن هو مفتاح المعرفة یعنی ابابکر الصدیق رضی الله عنه فرغه عن قلبه، فانفتح له.

و مثل هذه الحکایات فی کتب سیر الاولیاء کثیرة لا تخفی علی من تتبعها و سبجیء فی عقوبات الروافض ما یؤید ذلك ...».

عالمان شیعه معاصر میرمخدوم در آینه النواقض

از نکات جالب توجه در کتاب النواقض، اشاراتی است که میرمخدوم به برخی از عالمان شیعه معاصر خود در ایران آورده است. از جمله این عالمان، میرمخدوم اشاراتی درباره عالم مشهور عصر صفوی، عبدالله تستری آورده و ضمن اشاره به تحصیلات وی در نزد عالمان جبل عامل و عراق عرب در باب او می نویسد:

ص: ۲۰

«...من فی زماننا هذا فانهم متجاوزون عن سابقهم فی غلو التشیع، متقاصرون عنهم فی تحصیل العلم بمراتب کثیرة بل اطلاق اسم العلماء علیهم استهزاء و سخریة و قد عرفت مجمل احوالهم بعضهم فی خلال المقال و من جملتهم عبدالله التستری الذی لم یولد ببلید مثله /۹۷ب/ لانه جد فی الطلب و تحصیل العلم و التربی بزی التقوی جدا لا یقدر علیه غالب البشر جدا و کان ابوه قضاء بتستر فصار بعد الجهد المزبور مطاعا فی العجم و العراق العرب و جبل عامله فاذعن کثیر من علمائها باجتهاده و والله انی لاطنه حقق مسئلة من المسائل الدقیقة فی عمره و عبد ان حزم الناس بعدلته و قلده اکثر اهل الممالک المسطورة رایته فی غایة التشوش و البلادة و الجهل فلانحراف عن الهدی مملوا من راسه الی قدمه من السمع و الغرور و الریاء و ان کنت فی ریب منه، فانظر الی تباکیه فی زیارة امیر المؤمنین و الحسین و الرضا رضی الله عنهم اجمعین حیث یکون احدی عینیہ ینظر الی الضریح المقدس و اخریہما تنظر الیک هل تنظر الی تخشعة فتتخدع منه و انی رایته فی المشاهد الثلاثة المقدسة المذكورة علی الحالة المسطورة مرارا و وجدته علی اهتمام فی الریاء لو کان فی الخلوص کذلک لا تسلك فی کبار الاولیاء و علاء الملک المرعشی الذی حصته من الجهل المركب اکثر من جلهم و عبجه واسع اقوی و اشد من کلهم و اشتهر بین الخاص و العام ولد الزنا و کان ان لا یابی هو منه اذ قد حملت امه به و هی بعد باقیة فی ملک زوجه ایبه و هی تشتکی جهارا من زوجها فی انه احبل جاریتها عدوانا و مع ذلك یدعی السیادة بل یرصف نفسه بصحة النسب ایضا و لا یستحی و غیرهما من الجهلة المهتمین بالعلم و لا یحسون کره و اما افضل التركة الاصفهانی /۹۸الف/ المذكور مکررا و ان لم یتصف بمثل الصفات الخبیثة المزبورة و له میل الی الصدق و مناسبة الی العلم و قرب الی الرحمة و لکن فطانتة مشوشة عاریة من التمزیز بین البرهان و السفسطة بل اغلب نتائج طبیعته شعر و مغلطة ...» /۹۸ب/.^{۳۱}

منازعات دینی عالمان صفوی و عثماني در پرتو النواقض

از جنبه های دیگری که می توان از کتاب النواقض، اطلاعاتی درباره عصر صفویه به دست آورد، آگاهی هایی از مسائل مورد اعتراض عالمان عثمانی به عالمان صفویه است. از این دست مسائل، مسئله به خاک افتادن در برابر پادشاهان صفوی و مسئله عدم قول به وجوب تعیینی نماز جمعه است. میرمخدوم در اشاره به این مسائل، از محقق کرکی یاد کرده و گفته که او در تالیفات خود از بی اشکال بودن به خاک افتادن در برابر پادشاه سخن گفته است. ایرادی که میرمخدوم در این عبارت ها بیان می کند، در دوره اولیه صفویه، به کرات

^{۳۱} ظاهرا اشاره میرمخدوم به شهاب الدین عبدالله بن محمود بن سعد تستری (متوفی ۹۹۷) باشد. برای شرح حال وی بنگرید به: خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، تحقیق اسد الله اسماعیلیان (قم ۱۳۹۱)، ج ۴، ص ۲۳۰-۲۳۴.

در نامه های مبادله شده بین صفویه و عثمانی و اوزبکان مطرح شده بود. در ضمن نقل این مطالب، میرمخدوم اشاراتی از زمان ورود خود به قزوین در سن هفده سالگی و چگونگی رهای یافتن خود از به خاک افتادن در برابر شاه طهماسب آورده است:

«و من هفواتهم المخبئة ما كتب ابن عبدالعال في تليفاته موافقا للسابقين من علمائه و هو تجويز السجود للعبد تعظيما، فسجد هو و اتباعه لشاه اسماعيل بن حيدر الحادا في الدين و جلبا للدنيا اعراضا عن الخالق و اقبالا الى الخلق و صارت هذه عادة لهم حتى ان تارك تلك السجدة كان يسمى بيزيد و لا يهمل ساعة و من بركات محبة الشيخين رضی الله عنهما انی انعمت بنعمتين عظيمتين، فاهمت بامرین خلصانی عن القتل او نقصان الذين اذلو له اهله لا تبليت باحدهما كما سيعلم/ ۹۹ الف/.

ص: ۲۱

ان والدى عفى الله عنه لما صار وزير الشاه جبرا و کرها و ارتحل الى الباب و كان مقر السلطنة حينئذ قر وین^{۳۲} اقامتی مقامه فی حکومت فارس و ضبط املاکه و عقاراته فکنت بها حتى تفقعت و بلغت سبع عشر سنة فالتمس والد والدتی من والدی ان تامر بقدومی الى قزوین الذى كان وطنه فامر به و شارکته امی فيه فلم اطعهما ولا خوفا من لزوم سجدة المخلوق و كان هذه مما لا بد منه لك من يدخل معسكر سلطان الرفض فامرما فی ذلك حتى ان والدى حصل امر الشاه يطبق امره فلزمنى ذلك فرجلت اليه فلزم على الدخول على الشاه و لم يكن منع الشاه يومئذ بعدم السجود له فکنت امشى إليه و قلبی يرتعش مما كنت اخاف عنه اذ لا بد حينئذ من احد الامرین اما السجود للمخلوق او السكون فی اللقوق و ما ادری كيف قضی على فی الأزل على السامة فی الاجل او عجل حلول الاجل و لا مفر من قضاء الملك الأجل، فلما دخلت بيتا كان فيه الطهمل و بيدى مصحف جيد هدية له فكان من الغيب يقال فی اذنی ضع المصحف و بله فلما سجد والدتی تجاوز الله تعالى عنه و انا خلفه فعلت كما الهمت به فظن انی سجدت فسلمت من احدی البليبين المزبورين.

و من الاتفاقات الحسنه ان الشاه منع فی تلك الأيام من السجود له و امر ان يؤدى بذلك فلم اقع بعده فی تلك المخصمصة و ثانی النعمتين المذكورتين و اعظهما انی رايت النبی صلی الله علیه و سل م رؤیة متعددة یامرني بالوعظ و یكرر الامر فی كل مرة و قد بالغت امی فی اتباع ذلك الامر و كان ذلك سنة سع و سبعین / ۹۹ ب/ و تسع مائة و قد خطر بالبال ان تاریخ السنة هذا و اتفقت كلمة اصدقائی من علماء السنة و الجماعة و زهاد الشيرازيين على شامة التغافل عن مقتضى المشره و لم امکن اتحسر عليه خوفا من ان يلزم على ذکر بعض من اجعل الراضة فهيبط علمی فقلت ذلك لوالدتی فقالت لی اعانك الله و نبیه الامر به و فيه المظنون ان لنفسك حرارة و تاثيرا و الناس يشغلون بمواعظك و ينسون ذلك فتوكل على الله و اتبع رسوله فان الشيطان لا تمیثل به فاتبعته فوعظت فی شیراز اكثر من عشرين مجلسا.

^{۳۲} در مورد انتقال پایتخت از تبریز به قزوین و اهمیت استراتژیکی آن در قبال عثمانی بنگرید به

M. Mazzaoui, From Tabriz to Qazvin to Isfahan: three phases of Safavid history, *Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft*, XIX. ۱۹۷۵ Suppl. III, I, ۱۹۷۷, pp.۵۱۴-۵۲۲; S. P. Balke,

Shah Abbas and the Transfer of the Safavid Capital from Qazvin to Isfahan, in: A. J. Newman, ed., *Society and Culture in the Early Middle East: Studies on Iran in the Safavid Period* (Leiden-Boston: Brill ۲۰۰۳), pp.۱۴۵-۱۶۴.

استانفیلد (۱۹۹۳)، ص ۵۹-۶۰، پاورقی (۱) بحث کوتاهی از انتقال پایتخت بر اساس تحقیق مزای آورده و از گفته های بدلیسی که اشاره به پایتختی قزوین در حدود بیست سال کرده، تاریخ تقریبی انتقال پایتخت را ۱۵۴۸/۹۵۵-۱۵۴۹ دانسته است.

و كان الامر كما قالت سلمها الله و اهتدى بوعظي جم غفير و خلطوا من الفجور الاعتقادي و العملي اذ كنت اذكر في الخلال الكلام بعد حرارة المجلس و ذكر فضائل اهل البيت و سائر الائمة الفاطميين الطاهرين ما كان يدل على فضل الاصحاب و الازواج من غير تصريح باسم معين ممن يبغضهم الرفضة ثم قد وعظت بطوس و هو مشهد الرضا و يزد و اصفهان و قاشان و غيرها من البلاد ثم بقزوين سرير السلطنة الفاسدة فوقفتي الله سبحانه في هداية جم غفير و ازدحم الناس على اعتقاد او ارادة فخاف السلطان الذي اتفقت سلطنته بمثل هذا الامر منه و لم يكن آباءنا اقل رفعة من آباءه و زاد في خوفه حسادي فاراد ان يزيروني عنه.

فقال له بعض اصحابه انه ليضيع اسمك لو منعت السيد من ترغيبه الخلق الى الجنة و ترهيبهم من الجحيم فلا بعد لدفعه من تدبير / ١٠٠ الف / فظفروا على ما كنت اهاب منه فقالوا هذا الازدحام عليه من اهل السنة اولا فيقلدهم جهال الرفضة و لا يعلمون فينبغي ان يؤمر بسب الصحابة على المنبر فتتقض الجماعة من حوله ان فعل و الا يقتل ص: ٢٢

بهجوم الناس و لا غرامة على السلطان حينئذ فيستريح منه، فاخبرني افضل التركة و كان ح ينتد بيننا صداقة بان الشاه في غاية التالم من هذا الاجتماع فلو تركت الوعظ نجوت من مكايده. فقلت في نفسي كفاني في اتباع الامر النبوي ذلك فتركت الوعظ فاذا قد اطال الخلق من شدة ارادتهم الى و حرصهم على موعظتي السنتهم على الشاه، فقالوا لا علاج لذلك الا رفع اعتقاد الناس عنه كما ذكر فارسل الشاه الى و قال لم تركت الوعظ فيظن الناس بنا ظن السوء ما منعناك من هذا الخير فعد الى ما كنت عليه فاذا سمع الجماعة ذلك التجتمعوا على و اكرهوني عليه فخرجت و انا غافل عن الحيلة فلما ارتقيت المنبر و حمدت الله و صليت الى النبي و آله و شرعت في ان اعظ قام زنديق شقي و احمق غبي اي حلف يبرائي، فقال ايها السيد لا يتم الا بالتبري و يريد به لعن التسعة من العشرة المبشرة فكانه غشى على فرعا على آخرتي او حياتي اذ قد احاط بي اكثر من خمسة الآف قزلباش و كل منهم يعتقد ان الكف عن لقب البردة المزبورين اشد من سب سيد المرسلين و اهل السنة الحاضرون و ان كانوا اكثر منهم عددا لم يكونوا يقدرن على قتالهم بل كانوا يخافون على انفسهم منهم فلو كنت / ١٠٠ ب / ...».

اطلاعاتي ديگر درباره مير مخدوم شريفى بر اساس النواقض

در بخش پايانى كتاب النواقض، ميرمخدوم شريفى اطلاعات ديگرى از زندگى علمى خود و استادان خود آورده كه جالب توجه است. مير مخدوم در اشاره به تحصيلات علمى خود و استادانش مى نويسد: «و اما سلسله مشايخى رحمهم الله تعالى فلا تحتلمها هذه الرسالة التى رمت فيها الاجمال و المجمل ان استادى فى المعقول غير والدى و والدامى هو عمى السيد مرتضى المشهور فى بلاد الشرق و الشمال و فى المنقول و لا سيما فى الحديث اكابر علماء اليمن و الحرمين الشريفين الذين لهم مقدمات فى حريم الوصال و لا زالت قلوبهم مع خشية و عيونهم مع الانهمال منهم الشيخ عبدالرحمن بن زياد الزبيدى و الشيخ ابن الح جر المكي^{٣٣} رزقهما

^{٣٣} فقيه و عالم شافعى ساكن در مكه كه در ٩٥٠ درگذشته است. وى همانند ميرمخدوم شريفى كتابى به نام الصواعق المحرقة در رد شيعه نگاشته است. براى آگاهى بيشتر بنگرید به: سيد عبدالحسين خاتون آبادى، وقايع السنين والاعوام، ص ٤٦٩؛ نجم الدين غزى، الكواكب السائرة باعيان المئه العاشره، ج ٣، ص ١١١-١١٢.

الله تعالى الغناء في الاتصال و غيرهما من الذين يتوسل بهم يوم يسئل المجرمون و لا ينفع البنون و لا المال و اما المقدمات و الرياضيات فقد اتقنتها عند مولانا تقى الدين ابى الخير الفارسى عفى الله عنه حال السؤال وهو من اكابر تلامذة السيد غياث الدين منصور [الدشتكى]^{۳۴} المومى الى بعض اوصافه قبيل هذا / ۱۷۲ الف / المقال و مولانا هذا كهف ارباب الحكمة و ملاذ أهل الكمال.

ص: ۲۳

و قد بلغ الى مراتب عالية بيمن افادته و بركة افاضاته جمع من العلماء العمال منهم من جلس اليوم في العجم على مسند افاضة العقليات بالاستقلال عنى مولانا الشهير بميرزا جان^{۳۵} المصون كوكب فضله عن الوبال و صديقنا الاخر ابو حامد بن الشيخ نصر البيان السابق وصفه صانه الله تعالى عن مضار اصحاب الضلال و مولانا مير فتح الله الذى سبق ذكره في اثناء الخاتمة قبل الاكمال و بالجملة لم يبلغ مرتبة ممدوحه في زماننا هذا بفارس الا من اصح و هو يمشى اليه بالنعال و لازمنى مثل هذا الشيخ المتبحر سنين في بيتى و كنت غير معطل كان مساعى في الدين بحمد الله تعالى متكثره من غير احتمال ولكنه مع هذه لقلبي المجروح و كبدى المقروح داء عضال / ۱۷۲ ب / ...».

همين گونه مير مخدوم اشاراتى درباره تاليف كتاب النواقض آورده و در اشاره به مدتى كه براى تاليف كتاب النواقض صرف کرده، مى نويسد:

«و بالله لم تصرف اوقاتي اكثر من شهر لهذه الرسالة بالاستقلال و مع ذلك كنت افتى بديار بكر بعد الاجتهاد و ثبته في القواعد المراديه بتدقيق على هذا المنوال و اجمع بين الفتوى و القضاء لتلا يلزم على و على سلطاننا الوبال مع انه لم اكن في امرهما لعدم مضي زمان على تحنفي من القلق بل كان في بناء عمري لشهادة اخي و ثمره حياتي اختلال و زلزال و الاعجب كل العجب انه امرت حينئذ من الباب الاعظم و آصف / ۱۷۳ ب / الاكرم بالتشد و الاستعجال ان اخرج لبناء الفرض جما غفيرا من البناء».

مير مخدوم در اشاره به تاليفات خود مى نويسد:

^{۳۴} - خاندان دشتكى از خاندان هاى متمول و اهل علم ساكن در شيراز بوده اند كه در دولت صفويه نيز عهده دار امورى چون مقام صدر بوده اند گرچه در تشيع آنها ترديد هست. از افراد مشهور اين خاندان، امير صدرالدين محمد بن امير غياث الدين منصور دشتكى را مى توان نام برد كه نزد قوام الدين گلبارى تحصيل کرده بود و در شيراز مدرسه منصوريه را به نام جد خود ساخته بود. وى در روز جمعه دوازدهم رمضان ۹۰۳ در هفتاد و پنج سالگى درگذشت. وى حواشى بر كتاب هاى كلامى و فلسفى تاليف کرده است. براى شرح احوال وى بنگريد به: مصلح الدين محمد لارى، مرآت الادوار و مرقات الاخبار، ص ۱۰۳-۱۰۴؛ غياث الدين بن همام الدين الحسينى، حبيب السير فى اخبار افراد بشر، تحقيق محمد دبير سياقى (تهران ۱۳۵۳ ش)، ج ۴، ص ۶۰۳-۶۰۴؛ حسن بيگ روملو، احسن التواريخ، ص ۳۳. غياث الدين منصور دشتكى (متوفى ۹۴۸) نيز از عالمان برجسته عصر شاه اسماعيل اول بوده است. براى شرح احوال وى بنگريد به: مصلح الدين محمد لارى، همان، ص ۱۰۹-۱۱۰؛ حسن بيگ روملو، احسن التواريخ، ص ۳۹۱-۳۹۴.

^{۳۵} اطلاعات چندانى درباره ميرزاجان باغنوى شيرازى در منابع شرح حال نگارى عصر صفويه نيامده است (افندى ج ۳، ص ۱۹۹) از مولى عبدالله بن شهاب الدين حسين يزدى شهابى و ملا احمد اردبيلى و ميرزا جان به عنوان شاگردان جمال الدين محمود كه شاگرد جلال الدين دوانى (متوفى ۹۰۹ ق) بوده، سخن گفته است. همانگونه كه اشاره شد، اسكندر بيگ تركمان شرح حال کوتاهى از ميرزا جان آورده است. براى گزارشى از زندگى دوانى و جايگاه وى در ميان عالمان عصر خود بنگريد به: مصلح الدين محمد لارى، مرآت الادوار و مرقات الاخبار، ص ۱۰۴-۱۰۵؛ غياث الدين بن همام الدين الحسينى، حبيب السير فى اخبار افراد بشر، ج ۴، ص ۶۰۴-۶۰۵؛ حسن بيگ روملو، احسن التواريخ، ص ۹۸-۹۹.

«ثم ان سئلت عن تالیفاتی فلی حاشیة علی شرح المختصر للعلامة الایجی فی الاصول و حاشیة علی الهیات شرح التجرید للعلامة القوشجی و حاشیة علی بعض من انوار الفقه فی مذهب الامام الشافعی و متن جامع فی علم احکام النجوم و شرح فردیات منتخب کنه المراد فی علم الاعداد و رساله فی بیان حرمة المتعة باسم شاه اسماعیل المرحوم و رساله فی آداب الوزراء باسمه ایضا الفتها مع رساله فی مناسک الحج علی المذاهب الاربعه باسمه و بامر و قد اعطانی مالا کثیرا فی ... مع کمال امساکه و رساله فی عمل عرض الافق الحادث باقسامه و هی کانت مسوده حتی حبست فنهبت کل هذه مع سائر کتبی الموروثة و المكتسبة (همچنین در النواقض، برگ ۱۳۵ الف به مصادره کتابهای خود توسط قزلباش اشاره کرده است) و غصبت معها جمیع املاکی و اوقافی و اموالی التي کانت توازی خراج ملک / ۱۷۴ب/ و المرجو من فضل الله تعالی این یحددها فخر السلاطین الاسلام سلطاننا هذا و يجعلها مطاف فضلاء الانام.

ص: ۲۴

و بالجمله لم یبق من مؤلفاتی الیوم الا الانموذج الذی الفتته فی اسبوع بقبة الاسلام القسطنطینیة و ه ذا الرساله التي اتمتها هاهنا و ان هذه الایمن تزیینها باسم امام الزمان و قطب الدوران و کنت مطمئنا فی بقاء مسوده رسالتنا الیسر بعد العسر المشرف باسم مخدومنا و طیب دأیننا و لهفنا حتی انا احلنا علیها فی هذا الکتاب ولكن الله تعالی یفعل ما یشاء و عنده فصل الخطاب فتطلعت فی هذه الایام بانها قد ضاعت قبل ان تخرج الی البیاض بوجه مستطرق و لله الحکمة البالغة و هو اعلم المصالح و اعرف و سنتم بفضل الله و عون و میامن انفاس خلیفته فی ارضه القواعد المرادیة المعهودة و لعمری هی تصیر اعجوبة فی هذا الازمان الخالیة و هی زادی حیث تصیر عظامی بالیه و تبهج النفوس المومنة العالیة و تخرن الطباع الکافرة القالیة و اسلی خاطری / ۱۷۵ الف / الهموم و افرج قلبی المغموم بها و بهذه الرساله التي هی سبق ثاقب و سهم معاقب لعیون الرفضة و قلوب المبتدعه ما من صفحه منها الا و هی مشتملة علی فوائد مرغوبه و ما من ورقة فیها الا و هی حاویة للمطالب المطلوبة مع مراعات السجع المنشط فی اکثرها و حفظ الفصاحة ...»^{۳۶}

احتمالا این گفته میر مخدوم شریفی در بحث از عصمت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها، تعریضی به میرحسین کرکی باشد. میرمخدوم بعد از بحثی درباره مسئله پیشگفته می نویسد: «... و من الحکایات العجیبه ان بعض جهال الروافض من الذین لیس لهم فضل و لا تقوی و هم منحرفون عن جادة الایمان و الهدی و قد عظم شانهم عند سلطان العجم شاه طهماسب ابن اسماعیل الاردبیلی الذی به غلب الرفض و قوی و کثرت الرفضة و استولوا و کان اهم اموره و اعظم مشاغله ترویج البدعة و تکسید السنة بالطعن فی السلف الصالحین من الصحابة و التابعین و العلماء الربانیین و العرفاء الالهیین سعی عنده لهدم بنیان طائفتنا الشریفیه^{۳۷} و قال ان هؤلاء الذین عظمهم سلاطین العجم السابقون هم الذین قویت بهم ارکان السنة و الجماعة و العجب انک و اباک زدتما فی تکریمهم و ما فطنتما بذلک و جدھم الذین یتفاخرون به انما هو من نفی عصمة فاطمة الزهراء، فاتی بشرح

^{۳۶} برای بحثی از تالیفات میرمخدوم همچین بنگرید به استانیفیلد، ۱۹۹۳، ص ۴۳-۴۴.

^{۳۷} مصلح الدین محمد لاری (متوفی ۹۷۹ یا ۹۸۰) که خود از عالمان سنی مهاجر ایرانی بوده در اشاره به تلاش های شاه طهماسب در ترویج تشیع می نویسد: «... بعد از وی پسرش شاه طهماسب به سلطنت رسید و بر سریر ملک مستقر گردید. در ترویج مذهب شیعه اثنا عشریه از ابتدای سلطنت با غایت جد و جهد و اجتهاد مرعی داشته. آثار اهل سنت در آن بلاد که در تصرف اوست نگذاشته. بسی به افنای علمای اهل سنت و جماعت مایل است و در اصرار بر اضرار و اعتقاد قبح و شناعة نسبت به ایشان کامل. به حسب دنیا طالعش قوی افتاده و دولتی ثابت به وی رو نهاده...». همو، مرآت الادوار و مرقات الاخبار، ص ۱۰۹.

المواقف و قد قراء على السلطان عبارته عند جمع من اعرب الرفضة / ٦٥ الف / و لما كان السلطان المذكور في غاية الجهل و السفاهة لم يعلم ان العصمة المنفية عنها فيه انما هي العصمة المصطلحة بين الرفضة لا العصمة المتعارفة عند اهل العرف في النساء راينا منه ضرر كثيرا، بدل عزنا بالذل و غنانا بالفقر و لو لم تكن معروفين بصحة النسب لما كان يذر منا فردا و الله حفيظ عليه...» / ٦٥ ب /

میرمخدوم شریفی در ضمن دلیل دوازدهم خود بر رد تشیع، اشارات مهمی درباره شاه اسماعیل اول و رواج خبری دال بر پیشگویی ظهور او از سوی شیخ زاهد گیلانی آورده و در ادامه به روابط خویشاوندی دور خود با سلطان محمد خدابنده از طریق همسرش اشاره کرده و از او به عنوان کسی که عامل نجات او بوده، سخن گفته است. شریفی می نویسد: «... بمعونه من ادمن فی عمره شرب الخمر و واظب علی الزنا و اللواطه بأشد الأنواع و أفحشها و لم یسجد إلی القبلة و لم یصم یوما واحدا و لم یزک و لم یحارب الا مع المسلمین و جمع بین الاختین ص: ٢٥»

و قد قتل من النفوس المحقونة دماء و نهب من الاموال المحرمة أخذها ما لا یحصى كثرة و هو إسماعیل بن حیدر المضیع اسم برهان الأتقیاء و سند الاصفیاء الشیخ صفی الدین الاردبیلی بنسبته إلیه بالتعلق الصوری و بینهما فی المعنی بون بعید أكثر من بعد الشرق عن الغرب و لهذا قد سمع کرامة له من جبینة صوت الجبر و اخبره به شیخه الشیخ زاهد الجیلی بانه سیخرج منه من یسب السلف الکرام و یطعن فی الصحب العظام و قد وقع ما اخبر عنه ذو الکشف الجلی العارف الجیلی فقد بلغ عدد ساب الصحابة من ولد اسماعیل المزبور البادی لهذا الکفر الصریح الی عشرين و لم ارو احدا من ولده غیر مبالغ مبالغة متجاوزة عن الأفراط فی بغض السابقین الاولین و سبهم و نسبة الکفر إلیهم الا شاه اسماعیل الموق المذکور مرارا و اخاه من امه و هو الذی یتهم الیوم / ٦٦ الف / بالسلطنة و انما هو رجل ضعیف مبتلی بایدی قزلباش یحثونه و یحرصونه علی ما یریدون و یفزع کل آن علی حیاق من کیدهم و هم ظالمون اذ هو ربی فی حجر عمی السید مرتضی ^{٢٨} ببلده هرات الغالب علی اهلها الأیمان ^{٢٩} و انی اعرف الناس بحاله للمناسبة المذکورة و لان بنت عمه امی کانت زوجته و احب الخلق إلیه و اکثر المصاحبة بینی و بینه و والله اظن لو کان الامر بیده لکان یسلم العجم الی امراء الدولة القائمة المرادیة و ینخرط فی سلك الدعاء سلطاننا قانعا بوظیفته و هو احرص الناس بان یتخذ قزلباش و یرفع اعلام الأسلام بعد

^{٢٨} عبدالحسین خاتون آبادی (وقایع السنین و الاعوام، ص ٤٨٣) به اختصار از میر مرتضی شریفی یاد کرده و سال درگذشت او را ٩٧٤ ذکر کرده است.

^{٢٩} اشاره میرمخدوم شریفی به رواج و غلبه تسنن در هرات است. این مطلب در شرح حال حسین بن عبدالصمد حارثی، پدر شیخ بهایی نیز مورد اشاره قرار گرفته و علت انتصاب وی به شیخ الاسلامی هرات، ترویج تشیع در هرات ذکر شده است. افندی به نقل از رساله ای که یکی از شاگردان شیخ بهایی در شرح حال شیخ بهایی نوشته در اشاره به این مطلب می نویسد: «... ثم لما کان اکثر أهل هراه فی تلك الاوقات عارین عن معرفه الأئمة الاثنی عشر و عن التمدین بعهد أهل البیت علیهم السلام أمره السلطان المزبور بالتوجه الی بلده هراه و الاقامه بها لارشاد أهل الضلال لتلك الناحیه...». عبدالله افندی اصفهانی، ریاض العلماء، ج ٢، ص ١٢٠. حسن بیگ روملو (احسن التواریخ، ص ٢٢٦-٢٢٧) در شرح حال خواجه مولانای اصفهانی (متوفی ٩٢٧) اشاره کرده که از عالمان متعصب سنی بوده و بعد از ظهور شاه اسماعیل به هرات مهاجرت کرده است که دلالت بر غلبه اهل سنت در آنجا دارد. گزارش های جالبی از غلبه تسنن در هرات را زین الدین محمود واصفی در کتاب بدایع الوقایع آورده است. برای گزارشی از کتاب واصفی و اهمیت آن بنگرید به:

M. E. Subtelny, Scenes from the literary life of Timurid Heart, in: *Logos Islamikos: Studia Islamica in honorem Georgii Michaelis Wickens*, R.M.Savory & D.A.Agius, eds., (Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies, ١٩٨٤, (Papers in Medieval

انخفاظها و تنكس رايات البدع عقيب ارتفاعها و انا غير مخف حاله و خصوصا بعد ان اثبت منه عظيمه على رقتي حيث نجاني بحول الله و قوته من الحبس المزبور الذي لم يظن منه الخلاص...» / ٦٦٦ ب. / ٤٠.

٤٠ مير مخدوم در تاليف التواضع از منابع مختلفي استفاده کرده که به نام آنها در مواردی تصریح کرده است. اما بیشتر مطالب خود را از کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا (متوفی ٨٢٢) نقل کرده از جمله نقلی از عالم حنفی ابوطاهر محمد بن محمد اوشی در باب زیارت قبر پیامبر (و روی الاستاذ العلامة بقیه السلف الصالحین سیدنا و مولانا حافظ الحق و الدین ابوطاهر محمد بن محمد بن محمد الطاهری الخالدی الاوشی روح الله تعالی روحه و ارواح اسلافه و بارک فی اعمار خلفه فی مختصره له فی مناسک الحج: البته در زیارت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم تقصیر نکند که در آسمان و زمین [مکانی] شریفتر از آن موضع نیست که روضه اوست صلی الله علیه و سلم چه حدیث خاک برداشته مرفوع است و مدنیان بر مکیان باین حدیث غالب آمدند و در تفصیل بیت:

گر آب شود جهان و آتش گردد / من خاک شوم تا بتو آرد بادم

##PAGE=٢٦##

تا آنجا که فرمودند پس زیارت بقیع غرقد رود و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه را زیارت کند و تقصیر نکند که پیش از چهار صد سال یکی همانا بطریق تهاون و خوار داشت بمشهد او نرفت که دور است از راه، بیت:

بعید علی کسلان اودی ملاله / ولكن علی المشتاق غیر بعید

القصه قافله به سلامت رفتند و به سلامت بازگشتند وی را در میان قافله سبعی در آمد و پاره پاره ساخت. اهل آن روزگار، دانستند که آن به واسطه بی حرمتی با عثمان بود رضی الله عنه. مصراع:

آن گنه را این عقوبت هم چنان بسیار نیست

بیت:

خضم خدا و خضم رسول است و خضم خویش آن بیحیا که دشمن عثمان باحیاست / ١٥٧ ب / انتهی نقل فصل الخطاب فی هذه الابواب. (متن فصل الخطاب اختلافات جزئی با نقل میرمخدوم دارد. بنگرید به: خواجه محمد پارسا، فصل الخطاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق جلیل مسگرزاد (تهران: مرکز نشر دانشگاهی ١٣٨١ ش)، ص ٤٠٣-٤٠٤). میرمخدوم (النواقض، برگ های ١٥٣-١٦١ ب) در بخش عقوبات الروافض و النواصب نیز تصریح کرده که مطالب خود را به نقل از فصل الخطاب خواجه محمد پارسا نقل کرده است. مطالب نقل شده از خواجه محمد پارسا به نقل از کتاب دلائل النبوه و المعجزات تالیف ابوالعباس جعفر بن محمد بن معتز مستغفری (متوفی ٤٣٢ ق) است که خواجه محمد پارسا (فصل الخطاب، ص ٣٨٣-٣٩٨، ٤٠١-٤٠٣، ٤٠٤-٤٠٨) نسخه ای از کتاب دلائل النبوه وی را در اختیار داشته و به کرات از آن نقل قول کرده است. همچنین میرمخدوم از برخی مجادلات تالیف شده توسط عالمان سنی بر ضد صفویه اطلاع داشته است از دیگر منابع میرمخدوم شریفی (النواقض، برگ ١٧ ب) کتاب البیاض و السواد بوده است. میرمخدوم شریفی در بحث بدها ضمن اشاره به گفتار خود از این موضوع در کتاب دیگرش، الجوامع المرادیه (التقواعد المرادیه) به کتاب الاحکام الدینییه فی تکفیر قزلباش حسن شروانی اشاره کرده و می نویسد: «... و من جمله ما نقل عنهم جواز البدء علی الله تعالی و قد ذکرنا فی الجوامع المرادیه التي قد يعبر عنها بالتقواعد المرادیه فی حرف الباء منها و هو قول مقتداهم زرارۀ بن أعین ولكن هؤلاء لا يتبعونه فيه و ما نقله حسن الشروانی فی رسالته الموسومة بالاحکام الدینیة التي مع انها اصغر من الصرف الزنجانی لا تشتمل علی ما فيه طائل و صارت مضحکة بین علماء الرافضة من اعتقادهم حلول الله فی شاه اسماعیل و غیره و التناسخ و استحللهم الخمر و دخول شاه طهماسب باخته لاعتقادهم حله و قذف عائشة رضی الله عنها و عن ايها لا حقيقة لها وفي مفترأة عليهم و بها قد اطالوا لسانهم علينا و تخجلت علماء عصرنا منها نعم الجاهل اذا تصدى للتالیف فضح نسفه و ضیع مذهبه» / ٧٢ الف / (برای متن رساله احکام الدینییه فی تکفیر قزلباش بنگرید به: رسول جعفریان، احکام الدینییه فی تکفیر قزلباش، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست (قم ١٣٧٩)، ج ١، ص ٨٧-١٠٧. ادبیات رديه نویسی در دوره صفویه و بهره گیری دو طرف درگیر در منازعات نظامی از اختلافات مذهبی و تبدیل آن به یک

ایدولوژی پویا برای تحریک و جنگ افروزی بسیار فعال بوده است (برای گزارشی از ادبیات مجادله نویسی در عصر صفویه بنگرید به: رسول جعفریان دولت صفوی و رسمیت مذهب تشیع در ایران، ج ١، ص ٦٧-٨٦). در دوره شاه اسماعیل اول، فقهاء عثمانی چون احمد بن سلیمان مشهور به کمال پاشازاده با صدور فتوای دال بر کفر قزلباش و لزوم جنگ با آنها، نقش مهمی داشته اند. هر چند انگیزه های اقتصادی درگیری

میان صفویه و عثمانی، از دلایل دیگر منازعات نظامی است. عادل علوش در بررسی ریشه های منازعات میان صفویه و عثمانی در سالهای ۹۰۶-۹۶۲/۱۵۰۰-۱۵۵۵، درگیرهای نظامی صفویه و عثمانی را با توجه بهزمینه های اقتصادی و دینی مورد بررسی قرار داده است. نزاع میان صفویه و عثمانی، در حقیقت تداوم منازعه عثمانی با حکومت قراقوینلو بود و دولت قراقوینلو که در زمان اوزون حسن به دلیل سیاست های توسعه طلبانه عثمانی با آنها درگیر شد. دولت عثمانی بیم آن را داشت که کلوان های تجاری، خاصه کاروان های ابریشم که درآمدهای مالی هنگفتی را نصیب عثمانی می کرد، با تغییر راه خود موجب کاهش درآمدهای مالی آنها گردد. ظهور دولت صفویه و احتمال همپیمانی میان آنها و ممالیک، تهدیدی جدی برای عثمانی به حساب می آمد. شاه اسماعیل ضمن تلاش برای تغییر راه تجاری و کاستن از درآمدهای مالی عثمانی که از راه تجارت ابریشم به دست می آورد، به اندیشه اتحاد با ممالیک افتاد. از سوی دیگر با تحریک قبایل هوادر دولت صفویه در آناتولی که در طی دو قرن فعالیت های صفویه، نفوذ و اعتباری به دست آورده بودند، تهدیدی جدی برای عثمانی بود (محمد بن ابی سرور بکری (متوفی ۱۰۶۰/۱۶۵۰) در کتاب *المنح الرحمانیه فی الدوله العثمانیه*، اشارات جالبی به این مسئله آورده و به صراحت از تلاش غوری برای تغییر راه بازرگانی سخن گفته است). سلطان سلیم اول (۹۱۸-۹۲۶/۱۵۱۲-۱۵۲۰) که خود عهده دار امارت مناطق هم مرز با ایران بود، لزوم توجه به

##PAGE=۲۷##

تهدید شاه اسماعیل را دریافت و بعد از کنار نهادن پدر خود، پایزید دوم، نخست به سرکوب قبایل هوادر صفویه در آسیای صغیر دست زد و بعد از آن با ممالیک درگیر شد که در نبرد مرج دابق بر آنها سیطره یافت و بساط حکومت آنها را در هم پیچید (همچنین بنگرید به: نجم الدین غزی، *الکواکب السائره*، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۱۱، ۲۹۴-۲۹۷، ج ۳، ص ۱۵۶). بعد از آن نیز در چالداران، شکست سختی بر اسماعیل وارد نمود. علوش ضمن بحث از این مسائل، در بخش ضمائم کتاب خود (ضمیمه سوم) متن نامه شاه اسماعیل اول به موسی تورغوت اوغلو از هوادران صفویه در آناتولی را آورده است. فتوای کمال پاشا زاده (برای شرح حال احمد بن سلیمان مشهور به کمال پاشا زاده بنگرید به: عصام الدین ابی الخیر احمد بن مصطفی الشیهر بطاشکویری زاده، *الشرایق النعمانیه فی علماء الدوله العثمانیه*، تحقیق احمد صبحی فرات (جامه استانبول، استانبول ۱۴۰۵)، ص ۳۷۷-۳۷۹؛ نجم الدین غزی، *الکواکب السائره*، ج ۲، ص ۱۰۷-۱۰۸ و *دائرة المعارف اسلام*، ذیل ماده) در لزوم نبرد با صفویه در ضمیمه چهارم کتاب آمده است. بنگرید به:

Adel Allouche, *The Origins and Development of the Ottoman-Safavid Conflict* (۱۵۵۵-۱۵۰۰/۹۶۲-۹۰۶)

(Berlin: Klaus Schwarz, ۱۹۸۳); R. C. Repp, op.cit, pp.۲۲۴-۲۲۴.

مورخان عثمانی به تفصیل در نوعی ادبی خاصی به نام سلیم نام به بیان حوادث دوران سلطان سلیم اول پرداخته اند. برای گزارشی از اهمیت این گونه آثار و ارتباط آنها با یکدیگر و نقش آنها در تاریخ نگاری عصر سلیم اول بنگرید به:

Ahmet Ufür, *The Reign of Sultan Selim I in The Light of The Selim-Nâme Literature* (Berlin:

Klaus Schwarz Verlag, ۱۹۸۵).

خانم الکه ابرهارد نیز منازعات دینی صفویه و عثمانی را در تک نگاری مستقلی مورد بحث قرار داده که با این مشخصات منتشر شده است:

Elke Eberhard, *Osmanische Polemik gegen die Safawiden im ۱۶. Jahrhundert nach arabischen*

Handschriften (Freiburg: Klaus Schwarz Verlag ۱۹۷۰).

برای نقش عالمان عثمانی در نگارش ردیه نگاری بر صفویه همچنین بنگرید به: نجم الدین غزی، *الکواکب السائره بأعیان المئه العاشره*، ج ۲، ص ۵۴-۵۶. یکی از عالمان مهم عثمانی که نقش مهمی در تحولات دینی عثمانی داشته و خود فتوایی بر ضد شیعه صادر کرده، ابوالسعود افندی (متوفی ۹۸۳ق) است. برای شرح حال وی و نقش وی در تحولات دینی عثمانی بنگرید به: حسن بن محمد البورینی، *تراجم الأعیان من أبناء الزمان*، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۴؛ نجم الدین غزی، *الکواکب السائره*، ج ۳، ص ۳۵-۳۷؛ علی اکبر دیانت، «ابوسعود افندی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، ص ۵۱۹-۵۲۱؛

R.C. Repp, *The Mufti of Istanbul: A Study in the Development of the Ottoman Learned Hierarchy*

(London: Oxford University, ۱۹۸۶), pp.۲۷۲-۲۹۶.

این فتواها و ردیه نویسی ها، تنها جنبه نظری نداشته و تبعات مختلفی از جمله قتل و کشتار شیعیان را نیز در پی داشته است. ایمبر بر اساس گزارش های مهمه دفترلی بین سالهای ۱۵۶۵-۱۵۸۵، بررسی از آزار و اذیت شیعیان در قلمرو عثمانی را در مقاله ای با این مشخصات منتشر کرده است:

C. H. Imber, The persecution of the Ottoman Shiites according to mühimme defterleri, ۱۵۶۵-۱۵۸۵, *Der Islam*, Band ۵۶, Heft ۲ (۱۹۷۹), pp. ۲۴۵-۲۷۳. See also Marco Salati, Shiism in Ottoman Syria: A Document from the Qadi-Court of Aleppo (۹۶۳/۱۵۵۵)", *Eurasian Studies*, I/۱ (۲۰۰۲), pp. ۷۷-۸۴; idem, "Proscrizione, pentimento e perdono: alcuni documenti sulla prostituzione nella Aleppo ottomana del secolo XVIII", (stampato in proprio ai sensi del D.L. Lgt del ۳۱/۸/۱۹۴۵ n. ۶۶۰), pp. ۱-۱۹, ۲۰۰۲; idem, Toleration, Persecution and Local Realities: Observations on the Shiism in the Holy Places and the Bilâd al-Shâm (۱۶th-۱۷th Centuries)", *Atti del Convegno: La Shî'a nell'Impero Ottomano*, Accademia Nazionale dei Lincei, Roma ۱۹۹۳, pp. ۱۲۱-۱۴۸.

سیاستی که از سوی عثمانی در برخورد با شیعیان، تداوم سیاست های ممالیک و ایوبیان بوده است برای بررسی از برخوردهای ممالیک با شیعیان در نواحی شام بنگرید به:

Urbain Vermeulen, U. The rescript against the Shi'ites and the Rafidites of Beirut, Saida and district (۷۴۶ A. H. /۱۳۶۳ A. D.), *Orientalia Lovanensia Periodica*, ۴ (۱۹۷۳) pp. ۱۶۹-۱۷۵.

درباره تحریم تجاری ایران در دوران سلطان سلیم اول عثمانی همچنین بنگرید به: ژان لویی باکه گرامون، تحریم تجاری ایران به وسیله سلطان سلیم اول، ترجمه کیومرث قرقلو، مجله مطالعات تاریخی (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد)، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۲، ص ۹۳-۱۱۸.